

۱۳۳۸ (۱۹۵۹)

Jun-Jul 59

پوہنچ ادبیات

Adab. Kabul

Vol.7, No.2, Jawza-Sartan 1338
(May-June 1959)

علمی ، ادبی ، تحقیقی
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

Ketabton.com

ادب

هیأت مراقبت

ملک الشعرا استاد بیتاب
پروفسور محمد علی میوندی
دکتور غلام عمر صالح
دکنور سید محمد یوسف علمی

ادب

محله دو ماهه

شماره دوم سال هفتم جو زا - سرطان ۱۳۳۸ مطابق جون - جولای - ۱۹۵۹

درین شماره

مضمون	صفحه	نویسنده
ابن خلدون	۱	بناغلی استاد بیتاب
سیم افغانها...	۹	» میرحسین شاه
تاریخ ادبیات کلاسیک.	۱۸	» محمد نسیم نگهت
بحث مختصری ...	۲۹	» محمد رحیم الہام
دپنستولیک	۳۹	» حبیب اللہ تبری
سمبلیزم	۴۵	» حبیب الرحمن هاله
بسی نظمی اجتماعی	۵۵	» علی محمد زهما
نور جهان و جهانگیر	۶۳	» داکتر یوسف علمی
اخبار پوهنځی	-	اداره

آدرس

مدیریت نشرات، پوهنځی ادبیات، شهرنو، کابل، افغانستان

هیأت مراجعت
کل المذاهب
و فیلسوفی محدثین
کنور غلام عزیز
کنور پندت مایوسن

زن - جواہی -

استادینا
حسین شاه
علانیم نگهبان
عبدالرحمان
باب الفتنی
باب الرحمن
محمد زمان
شیرین

از تاریخ فلسفه اسلام تألیف دیبور

ترجمه استاد بیتباب

ابن خلدون (۱)

احوال زمان ابن خلدون :

فلسفه ابن رشد و شروحش بر مذهب ارسطو در عالم اسلام جز اندکی اثر نداشت. اصول بسی از مولفات او ضایع گردیده است و چیز یکه بحار سیده ترجمه آنها بزبان های عبری و لاتینی می باشد. ابن رشد شاگردان و پیروانی هم نداشت که فلسفه او را اشیاع و انسکاف میدادند. درین هم جای شک نیست که وی اکثر به صحبت مردم آزاد فکر یا متصوفین گوش کرده و پرداخته ازین رو در نظر آنها در مسائل نظری پیچیدن و خود را بزحمت افگندن کاری است بیهوده، آری فلسفه نمیتواند در ثقافت عامه یا مجرای حوادث اجرای تأثیر کند.

خلاصه، قبل ازانکه مردم نصاری شاهد پیروزی را در آغوش کشند، مدنیت مادی و ثقافت عقلی مسلمانان رو به تنزل میرفت. اسپانیا مانند افریقا تحت تسلط برابر یها در آمد. عرصه بر مسلمانان تنگ گردیده مجبو را بودند که آن شهر هارا ترک یکویند و یا تسلیم بیچارگی و مذلت گردند. مردم نه تنها برای مقابله با دشمن بلکه برای مقابله با هم دیگر نیز تهیه میدیدند.

۱۰) ولی الدین عبدالرحمن ابن محمد ابن خلدون در سال ۷۳۲ هجری در تونس متولد و در سال ۸۰۸ هجری در قاهره وفات کرده است. محققین را در عرب یمانی بودن و اختلاف است. ابن خلدون یک مفکر بزرگ و عبقی اسلام بوده در فلسفه اجتماع و فلسفه تاریخ دارای ابتكار است. آثار تفکیر او مورد اعجاب علماء و در استشان قدر ارجوخته. ابن خلدون در عصری ظهور کرد که انقلابات سیاسی در جریان بود پس در بحر سیاست غوطه اخورد و مر ارته کشیده تابعمر ۵ به مقصود نائل آمد. بعد از دریسن میل کرده بقیه عمر خود را در این کار مصروف داشت. قسمت زیاد عمرش در سیاست و تجارت حیات خاصه و عامه گذشت و ثمرات تفکیرش همه درین مورد است.

اهل طریقت در هر ناحیه برای اثنت صوفیانه متول گردیده عده قلیلی از آنها از چنگ فلسفه نجات یافتند. زمانیکه امپراطور فردیش دوم، در حدود نیمه قرن سیزده میلادی، برای علماء اسلام چند مسأله فلسفی را پیش کرد؛ عبدالواحد خلیفه موحدین ابن سبعین^(۱) را که صاحب یکی از طریقه‌های صوفیه بود برای جواب دادن معرفی کرد. او نیز این مأموریت را پذیرفته بتردید سخنان باطلی که از کو تاه نظری فلاسفه قدیم و جدید نشأت کرده بود، پرداخت و مامیتوانیم از کلام او سری از اسرار صوفیه را کشف کنیم و آن عبارت ازین است که خد او ند تعالی حقیقت جمیع اشیاء است. مگر چیزی که از جوابات ابن سبعین استنباط می‌کنیم آنست که پنداشتهء کتابهای را که او خوانده است و مسائلی را که او میداند بخاطر امپراطور فردیش خطور نکرده.

زندگانی ابن خلدون:

مدنیت اسلامی در غرب آرام و بیک قرار نبود دول کوچک گاهی ترقی وزمانی تنزل میکرد مگر قبل از آنکه بکلی تباہ و نابودگردد خداوند مردی را در آنجا رویکار آورد تاقوانین تکون آن را مکشوف سازد - برای مذهب فلسفی جدید یعنی فلسفه جامعه یا فلسفه تاریخ^(۲) اساسی را مقرر کند، آن مرد عبارت از ابن خلدون

۱) ابو محمد عبدالحق ابن ابراهیم شبیلی صوفی فیلسوف و یانیلسف صوفی بود که در سال ۶۶۸ هجری در مکه معظمه وفات یافته است.

جوابات سوالات فردیش را که او داده در مجله «السیویه» بزبان فرانسوی نشر شده.

۲) فون کریمر در کتاب خود گوید: در زمان انحطاط عقلی ظهور ابن خلدون، یک مفکر مستقل، غنیمت بود و میتوان اور ارئیس موهر خین نامیدن از جهتی که تاریخ را مطهوری نوشت که قبل از و دیگران نتوانسته بلکه از رهگذری که غایت خاصی به تاریخ حضارت مقرر کرده است. فون کریمر طریقه ابن خلدون را از لحاظ فهم تاریخ باعتبار بیان تطور شعوب عقلی و مادی می‌ستایدند از بابت بیان حوادث سیاسی مسلسل و شرح حیات شاهان، او ابن خلدون را موخر حضارت [تمدن] و موهر خ فیلسوف میداند.

فون فیزندوک نیز اور اموهر خ حضارت مینویسد: خلاصه افکار او و پانیها در خصوص ابن خلدون این است که او مؤسس علم اجتماع جدید و اقتصاد متکبر است بعضی اور ادر علم اجتماع و علم اقتصاد، هردو، فیلسوف میداند.

بود که تخصصیلات خود را در تونس، در فلسفه، از استاد متخصص آن فرا گرفته قبل از آنکه علوم متداله عصر را تحصیل کند بخدمت دولت قیام داشت و چندی سیر و سیاحت نیز کرد. خلاصه اینکه او شخص با کفايت بوده نزد داکتر امراء منصب حاجبی داشت. در ممکث زیادی چون اسپانیا و افریقا سفر کردو دربار بطریق قاسی مسیحی، در اشبيلیه، نماینده بود. همچنین در دربار تیمور لنگ، در دمشق، نیز اعتباری داشت. ابن خلدون گرچه در ارائل دارای ثبات در خور اهمیتی نبود با وجود اینهم اگر از بعضی خامیها و قلت تخصص او صرف نظر شود میتوان گفت «ابن خلدون آنقدر در راه علم و قات خود را اصرف کرده که در عصر ش نظیری نداشت».

فلسفه و تجربه :

و قتیکه ابن خلدون دا نشی حاصل کرد به فلسفه تدریس قناعت نکرد زیرا رأی او در عالم با صور ثابت مقرر و مطابقت نداشت. اگرچه برای ایجاد یک مذهب لفظی (۱) بمباحث نظری تو جه زیادی نمود. فلاسفه فرض میکنند که همه چیز را مید افتد. مگر ابن خلدون فهمیده بود که عالم باندازه وسعت دارد که عقل بشر از احاطه آن قادر است، شمار اشیاء بیش از آنست که ما آنرا دانسته بتوانیم و بخلق ما لا تعلمون.

قياسهای منطقی غالباً با طبیعت اشیای محسوسه مطابقت نمیکند زیرا معرفت اینها جز بمشاهده (۲) میسر نمیگردد. اما پندار بعضی که به جو داستعمال قوانین منطق میتوان

۱) طریقه ابن خلدون دلالت بر آن میکند که او حسی التزع است و اگر باین فزعت رفتار کند کار بجایی میکشد که معانی عقلیه جز الفاظ چیزی نیست و این مذهب اسمیین یا الفظیین است. مگر میان این و نظریه ابن خلدون از فزعت صوفیه و میان نظریه آناییکه بغضرت عقلیه اعتماددار ند، بمرتبه که بترك صناعت منطقیه و صیت میکنند، تطبیق خیلی مشکل است.

۲) ابن خلدون گوید: قیاسهای منطقی احکام ذهنی است و موجودات خارجی متخصص است پس تطابق بین شان غیر یقینی است زیرا ماده بغير خود تحويل میکند. بوجود چیزی که حسن شهادت میدهد دلیل آن مشهود است نه بر این منطقی.

به حقیقت رسید خیالی است محل . بنابران شخص دانشمند باید به نتائج تجارب حسی فکر کند بروی واجب است که به تجارب فردی اکتفا نکرده کلیه تجارب انسانی را ، که صورت گرفته ، بدست آورده به تمحيص آنها اعتنا بخراج دهد .
گرچه نفس انسان فطرته از معرفت خالی است لیکن در فطرت خود بر تفکر و تصرف آنچه در حواس واقع میشود تو انانست و با که حد او سطح صحیح از همین تفکر حاصل میشود گویا برایش الهام میگردد . برای ما ممکن است معلوماتی را که توسط حد او سطح کسب کرده ایم تصحیح کنیم و در آن تصحیح قوانین صوری منطقی را پیروی نمائیم .

معرفت از منطق حاصل نمیشود بلکه صحت و غلط معرفتی . حاصل میشود که با تفکر خود بدست آورده ایم و فضیلت او بقدر نگهداشتن آنست مارا از خطای فکری منطق ذهن مارا تیز و تفکر مارا موشگاف می سازد .

پس منطق علمی است که بما کمال میکندازین و در تحصیل آن سعی بليغ بخراج باید داد . مگر با وجود اينهم طور يكه فلاسفه اهميتي را با آن قابل گردیده اند آنقدر حايزي اهميتي نميباشد . عموم دانشمندان ميتوانند که از فروع صناعات منطقی بكلی بسي نياز باشند (۱)

« ابن خلدون گويد : عقل انسان طبیعتی است که خدای در وی آفریده مبداء آن علمی است که قادر نبوده باینکه هر دو طرف معلوب تصویر شود پس وسطی در آن ظاهر شود که بزو دی آنها را جمع کند . صواب در آن ذاتی و خطأ عارضی باشد و صناعت منطق کیفیت فعل این طبیعت فکر یه است - که آنرا برای شناساندن صحیح و غلط آن صفت میکند . بنابرین فحول دانشمندان با محتاج نبوده باصدق نیت و تعریض بر حمت خدا از آن صرف نظر میکنند .

ابن خلدون متعلم را نصیحت کرده گوید : چيز يکه موافق فکر طبیعی نباشد اگر مطابق منطق صحیح هم باشد آنرا اترک گوی و به فضای عالم طبیعی گرای بامیدیکه خدای آن مشکل را حل کند . پس پیشوای وسطی که از مقتضیات فکر است حاصل میگردد .

در بين اين نزعت صوفیه چيزی می بینم که پنداریم این همان چيز خواهد بود که ابن خلدون دافع آنست بر ضد فلسفه . او حتی نفس را آزاد میگذارد تا ادراک ذاتی خود را بیابد و این در اینجا واصحترست از حمله صوفیه به طرف حقیقت که از طریق تأمل به آن بررسی نهار راه استدلال . بقیه در صفحه (۵)

ابن خلدون مفکر است سنجیده، در مقابل کیمیا و علم نجوم با دلائل عقلی محاربه میکند. (۱)

اکثر بانزعت تصوف عقلی بوسیله مبادی بسیط دیده معارضه دارد (۲) و این از افکار شخصی بوده شاید از نظر سیاسی هم باشد مگر مذهب ارسسطو آمیخته بافلاطون جدید در آرای ابن خلدون اثری نینداخته بود، دین نیز تأثیری وارد نکرده بود. مگر در تکوین آرای او جمهوریت افلاطون و فلسفه فیشا غوریه افلاطون نهایت موثر بوده است و تفرعاتی از اینها که بنام کشف اسرار شهرت یافته بی اثر ولی از تواریخ اهل شرق خصوصاً از مسعودی بر وی تأثیر شدیدی نموده است

فلسفه تاریخ و منهج تاریخی :

ابن خلدون پندارد که چنان اساسی برای فلسفه جدید گذاشته که در خاطر ارسسطو اصلاً خطور نکرده است (۳) و فلسفه طوری که فلاسفه میگویند عبارت از علم به موجودات از حیث صدرو رآنها از علل شان است مگر آنچه در خصوص وی از عالم عقل علوی و ذات الهی میگویند باحقيقت امر مطابقت نمیکند آنها درین خصوص سخنان بی برهانی دارند (۴) معرفت مادر باره عالم که دران زندگی داریم، نسبت به معرفتی که از گفتار آنان بمادست میدهد، استوارتر است. ما میتوانیم که از راه ملاحظه و مشاهده در نقوص خود معرفت نزدیک بیقین حاصل کنیم.

۱) ابن خلدون برای ابطال هریک از یندو، فعلی در مقدمه خود وضع کرده است.

۲) فصل ابطال فلسفه و فساد مدعیان را مطالعه کنید.

۳) در صفحه ۲۴-۳۴ مقدمه ابن خلدون آمده.

۴) در صفحه ۵۹۳ مقدمه ابن خلدون در فصل ابطال فلسفه.

(بقیه پاورقی صفحه ۴)

عبارات فتح، اشراق و تعریض بر حمت خدا دلالت بعلم لدنی نمیکند که صوفیه بانقالیل اند. از عجائب است که این مفکر با وجود آنکه میگوید حواس اصل همه ادرائی است با وجود همه بحاث او بحیات واقعی، این نزعت صوفیه را انتزاع کرده میخواهد حسن راز قیود را در هایی دهد تا حق را مستقیماً بدون و استه منطق دریابد که محدث شقب وار بتاک و حجاب حقیقت است.

وقائی را که درین عالم، می بینیم باید از بر هان آنها بحث کرده علل شان را کشف نمائیم تا در بحث تاریخی موفق گردیم و قوانین آنرا شکار کنیم پس اگر تاریخ را علم و یا جزی از فلسفه بشماریم گنجایش دارد(۱) ازین واضح گردید که تاریخ علمی است که اهمیت آن نه از حیث اطلاع دوستی، نه از لحاظ تظاهر، نه از رهگذر منفعت عامه و نه از جهت آنست که، قرار گفته بعضی، در عواطف تأثیری اند از د بلکه از سبب خدمتی است که برای اغراض حیات علیا انجام میدهد پس باید جز شرح حوادث بچیز دیگری اعتنای کرده نشود و نیز کشف امور و اسباب آنها باید بر اساس انتقاد استوار باشد، برای روشن ساختن اقترا نی که در بین آنهاست بشرطیکه از تعصیب و غرض شخصی خالی باشد. بنز رگترین قواعد بحث تاریخی آنست که حوادث بهم دیگر ارتباط دارند مانند ارتباط بعلت و معلول (۲) یعنی وقایع مشابه حتماً در ظروف مشابه نشات میکند بعباره دیگر در ظروف مشابه وقایع مشابه بوقوع می آید پس این سخن حقیقت دارد که گفته اند: طبیعت اجتماعات بمرور زمان تغییر نمی پذیرد اگر تغییر هم کند البته جزئی خواهد بود. این معرفت موجوده صحت داشته نسبت بانچه در حکم ماضی معین گردیده بهتر است. وقتیکه چیزی بمعرفت تامه فاصل گردد میتوانیم توسط آن بحوادث گذشته، که با آنها معرفت کامل نداریم، حکم کنیم و در امری از امور مستقبل نیز بعما کمک میکند.(۳) پس بر مالازم است که حوادث ماضی را با ازحال مقایسه کنیم ازین و اگر تاریخ و قوع چیزی را در حال محال نشان دهد باید در صحت آن تردید

(۱) در صفحات ۲ و ۳ مقدمه.

(۲) این خلدون میان موضوع این علم و علم خطابه فرق میگذارد باینکه قصد کرده میشود به آن استعمال عموم با اعراض شان و فرق آن از سیاست این است که قصد کرده میشود به آن از سیاست مدن و تدبیر منزل صفحه ۲۴ مقدمه [۳] صفحه ۱۰۷ مقدمه.

نماییم (۱) زیرا که ماضی بحال شبیه است بطور اجمالی این را از مذهب ابن رشد استخراج میتوانیم اما در نزد ابن خلدون همه صحیح است و شبیه بفرضی میباشد که محض در مباحث مو رد استفاده قرار میگیرد اما در تطبیق آن به رجزی، از راه تا یید شدن با واقعیت دیگر، محتاج به تعدادی لات بسیار میباشد.

موضوع علم تاریخ :

در صورتیکه موضوع علم تاریخ جزئی از فلسفه بشمار میرود آیا موضوع آن چیست؟ این سوال را ابن خلدون چنین جواب داده که موضوع تاریخ حیات اجتماعی است و هم هر چیزیکه در آن از ثقافت مادی و عقلی عارض میشود (۲) تاریخ احوال مردم را با کیفیت خواراک، لباس و اسباب تنازع شان و مطیع یک پادشاه بو دن شان، بیان میکند. این را نیز بیان میکند که چگونه در حیات مدنی آسایش می یابند منابع و علوم عالی و مدنیت را چگونه ترقی میدهند و چگونه آن را به زوال می نهند.

ابن خلدون گوید: «جما هست بصور تهای مختلف تحول میکند اینطور که ابتدا بادیه نشین میباشد باز شهر نشین گردیده تشکیل قبیله و دولت میدهد». علت

«ابن خلدون بتذکر اگوید: [برای عمران طبایعی است در احوالش که اخبار به آن را جوع میکند و رایت به آن حمل میشود] وی به تحکیم اصول عادت، طبایع اشیاء و قانون تمیز حق و باطل اخبار بوجهی که شک رادر آن راه نمایند، وصیت میکند، البته این کاری است که از ساحه امکان بیرون نیست. استحاله و قیاس آنچیزیکه به مقتضای عادت جامعه به آن لاحق میگردد. طور یکه داکتر مه حسین در یک اثر خود گفته قوانین بحث در تاریخ نزد ابن خلدون عبارت از «فلسفه اجتماعی است». او بر این رفتہ که ابن خلدون رفته چه او هر چیز را بآبادی مفترن میگردد ماضی را بحال مقارنه و مقایسه میکند و قانون تشا به و قیاس اخبار را باصول عادت بدست ما میدهد و طبیعت عمران بما قانون امکان و استحاله را میدهد. ابن خلدون باین امر اشاره میکند که زهول و فراموشی از تبدل احوال امم به تبدل اعصار قادرست است زیرا احوال امم همیشه در تغییر است و ازین میتوان که بقانون سابقه قانون تطور را نیز افزود. ابن خلدون منهج انتقادی را از جمیع اخبار درست ترمیداند و ناحیه را که از ساحه منهج آن خارج است نشان میدهد که آن عبارت از اخبار شرعیه ایست که بر انها اعتماد میتوان کرد از لحاظ برج و تعدیل و ثقه بر او یعنی بعدالت و ضبط. منهج ابن خلدون تمامانافع است در استبعاد و اخبار کاذبه اگر جمله چیزی باشد که طبیعت اشیاء از آن اباکند سگر چیزی را که طبیعت عمران سماحت میکند بالفعل واقع شد نی است

حتماً اینجا امر دیگری خواهد بود صفحات ۳۱، ۴۱، ۴۱ مقدمه

(۲) از صفحه ۴۲-۳۸ مقدمه.

اولین تشکیل قبیله تحقیق خواراک و پوشال است . افراد قبایل نظر به آن دارند
اقتصادیات شان اختلاف پیدامی کنند (۱)

(مثلاً) بیابانگردی ، چوپانی ، دهقانی و گله‌چرانی (نادری ، انسان ابرجنگ و جدل ،
نهب و غارت میکشاند این راز بر لوای رئیسی انجام میدهند پس قبیله تشکیل کرده
به ساختن شهر می‌پردازند . درین وقت تقسیم کار موعدی به حیات خوش و گوار امیگردد
مگر این زندگی موعدی ناز و نعمت‌گردیده بعد هاتنبای و انفصال در شهرات تولید
میکند . پس این عمل در بد و امر باعث آسایش میگردد مگر بعد از رسیدن به منتهای
نشاط و تمدن نوکر میگیرند تا برای شان خدمت کنند بسا که این نوکرهای بسی اجرت
میباشند ؟ از رهگذ راینکه زیر دستان بیچاره صاحبان جاه و عزت را رایگان
خدمت میکنند تا ایشان را از اضرار محفوظ بدارند ، اینهمه باعث تنبی و تن آسانی
(۲) بوده معلوم است که در چنین حال انسان بغير اتسکال مینماید . احتیاجات
روز برو زکسب شدت میکند رسوم و مالیات زیادت می‌پذیرد اکثر مالیه پردازان
و اغنای اسراف کنده بفقیر گرفتار می‌شوند که این وضع با مراض و بد بختی منجر
میگردد (۳) عیاشی شجاعت و حریق و هیبت سابقه مردم را از بین می‌برد که حتی
از دفاع خود عاجز میمانند ، حدت و سورت عصیت از بین میر و دحالان که همین دین
عصیت دو عامل مهمی است که برای حفظ اتحاد جاه و رفع احتیاجات جامعه اهمیت
زیادی دارد . با این رفتار آنها هر چیز دولت را بانتقاد و انحلال میگذارند که
ناگهان کدام قبیله قوی صحر انشین یا گرسنه و شنه ، که از عیش و نشاط محروم است
و عصیت آن قوی است ، ظهور میکند و مدنیت را که عیاشی ضعیف ساخته از پادر
می‌اندارد و دوست جدیدی را تشکیل میدهد و ثروت مادی و عقلی را اسیلا میکند .
(ناتمام)

(۱) نزد این خلدون اختلاف ام قرار اختلاف دارایی شان میباشد .

«۲» این خلدون در فصلی از مقدمه خود گوید که جاه مفید مال بوده غالباً کسب هر دو با تملق و چاپلوسی
صورت پذیر است بشرط سبب جاه و قدرت خود مال زیر دستان را بزو و ریارضا تصاحب کند به بهانه
اینکه این را برای کسب منفعت و دفع مضر اینها صرف کند . از همین جاست که بسا صاحبان مال فقیر
گردند و بسا اشخاص طبقه پایین به طبقه بلندترین اعتلا حاصل کنند .

«۳» این خلدون از اغناییکه محتاج گشته اند سخن میزند مگر در مورد وظیفه و نادری عامه خاموش
است طوریکه در مدن کبری مشاهده میشود . چرا که این خلدون در مدن کوچک بسیار ده در آخر عمر که
قاهره را دیده په تعجب و حیرت افتاده است .

بناغلی مکن لالرای چود ری استاد کرسی تاریخ و مدنیت
پوهنتون کلکته که امسال با افغانستان تشریف آورده
بودند کنفرانسی در اطراف تاء ثیر افغانها در تمدن هند ایراد
فرمودند که این کثتر جمهور آنرا تقدیم خوانند گان گرامی
خود میداریم

هرم افغانها

در تاریخ و مدنیت هند در قرون وسطی

سلط افغانستان بر قاره هند در امده است در پنج پرده که به فتح محمدغوری
آغاز و به سلطنت ابراهیم نوادی انجام می‌آید. مقدمه در امده تو سلط
سلطان محمود غزنی آغاز و تتمه در امده با از بین رفت خانواده سوری،
در سنه ۱۵۵۶ در میدان پانی پت، پایان می‌یابد. البته وقفه مختصه، برای مدت
(۱۵) سال، در این میان رخ داد و دونفر از اولاده چفتای یعنی بابر و همایون
به هند حمله کردند.

این دو چفتای سهم خود را در تاریخ هند از دو نقطه سوق الجیشی
افغانستان یعنی کابل و قندهار بازی می‌کردند.

واضح است که سلطان محمود غزنی در زمان سلطنت خود در افغانستان
هفده مرتبه به مملکت پهناور هند و سtan هجوم آورده و جنگ‌های زیادی
نموده که همه آنها در تواریخ آنوقت و قرون اخیره معمولاً درج است.
با وجود تمام فتوحات موصوف در هند و سtan رو ابط هندوستان؛ و افغانستان
در آنوقت هم مشتمل بجنگ و بر بادی - حمله و تباہی نبوده بلکه رو ابط
مملکتین مستحکم تر و با ساس همنوعی و بشری استوار بود.

فتوات سلطان محمود غزنی باب تازه رادر رو ابط مملکتین هند
و افغان باز نموده حیات جدیدی را از مخلوط شدن دو ثقافت و تمدن
رویکار آورد که اکنون بنام ثقافت مسلمین در هندیاد می‌شود. سلطان محمود غزنی

فاتح بزرگی بوده هدف اصلی سلطان موصوف نهادن بنیان و اساس یک امپراطوری وسیع بود. علاوه بر مملکت خودش، افغانستان، میخواست که از ممالک دیگری از قبیل هند - ایران - ماوراءالنهر و ممالک همچنان افغانستان یک فدراسیون تشکیل دهد و همه آنها را بدور حکومت غزنی جمع نماید. سلطان محمود بود که در دو زبان یعنی برسم الخط عربی و هندی سکه زد. سکه‌ء ذو نسافین بزبان مقدس عربی و زبان بت پرستی مانسکریت در ایجادیک سرمشق برای حکومت مسلمان‌ها در هند دارای ارزش بزرگی است. اگر اعراب سرزمین مارافتتح میکردند آنرا فوراً عربی می‌ساختند و زبان محلی را از بین برده زبان و رسم الخط خود را بجای آن قرار میدادند زیرا استعمار زبان از خصوصیات آنها بود. اما سلطان محمود زبان مردم بت پرست را بحال خودش گذاشت و آنرا در پهلوی زبان مقدس عربی قرارداد.

بزرگترین تحفه سلطان محمود ابو ریحان البیر ونسی است، که راجع بوى بعد^۲ مفصل تر صحبت خواهیم کرد. شهاب الدین محمد غوری یکی از فرزندان افغانستان از غور برخاسته امپراطوری غزنی را از بین برد. لاہور را اشغال کرد و آنرا قسمتی از غزنی قرارداد. از نقطه نظر تاریخ افتخار تأسیس حکومت دایمی در هند تصیب غوری می‌شود و هم او بود که مستملکات هند را بو سیله اشخاص منتخبه خود اداره کرد. این مردم بدون شبه غلام بودند اصطلاح غلام نباید به تعبیر انسکالپی فهمیده شود چه به تعبیر افغانی آن وقت غلامی و ضمی بود اجتماعی نه شغل. امیر دیر وزیر ممکن است در جنگی اسیر شود و غلام امر وزگر دد، اگر لیاقت داشته باشد داماد فرد ا می‌شود و ممکن است روز دیگر جانشین گردد. در حقیقت محمد غوری عظمت یک انسان را در کو و قبول کرده بود. بنابر آن قطب الدین اییک رانماینده خود در دهلی قرارداد. و موءخر الذکر سلاله چهل بندگان را تشه‌کیل داد. بسلسله مملوکت هـ ۱ که نود سال در هند سلطنت کردند غلام افغان‌های غور بودند.

قطب‌الدین ایلک مرکز دا یعنی حکومت در هند دهلي را قرار داد و این حقیقت مهمی است که عوض انتخاب زندگی جدید او بحیات سابق ادامه داد و سنه باستانی را نشکست. عرب‌ها و مغل‌ها می‌خواستند گذشته را از بین بیرون نمی‌گردانند. افغان‌ها گذشته را جایجا می‌گذاشتند و بران چیز تازه‌می‌افزودند. قطب‌الدین روش عطوفت و مهربانی را به طرز اداره شامل ساخت. واورالله بخش مینامند. بازی چوکان را بهند آورد، بجای این شخص التتمش نشست او نیز غلام بود افتخار التتمش در تاریخ هند بیشتر از آن است که گفته شده چه او هندراء با اثراں کار پناه دادن به خوارزمشاه، که از حمله چنگیز می‌گریخت، از خطر بزرگی نجات داد. التتمش شخص دور اندیش و پیش‌بین بوده زرنگی و ذکاؤت واقعی داشت و از قدرت خود بخوبی استفاده کرد. همین شخص بود که چنگیز را مجبور کرد تا از سرحدات هند دور شود بهمین سبب هند نجات یافت و حفظ شد. اگر چنگیز به هند می‌آمد بلیه بغداد که در عصر هلاکورخ داد واقع می‌شد. هند از نقطه نظر محافظت خود از سیل ملخ مغول مرهون التتمش است.

التتمش بادر یافت خلعت از خلیفه بغداد فرما نروای رسمی اسلام گردید. مسلمانان هند قسمتی از مسامانان دنیا شدند التتمش شمس‌الدین، آفتاب‌دین، شد. نمیدانم شما بجانشینی دختری بر تخت دهلي موافق می‌کنید یانه؟ اما رضیه را پدرش از نقطه نظر لیاقت، قدرت اخلاقی، اوصاف ذهنی و توانائی قلب جانشین خود قرار داد. جای شبھه نیست که او دختری هشیار و شجاع بود و قدرت اراده داشت. انتخاب رضیه انحراف بزرگی از عننه قدیم بحساب می‌آید.

برای مقابله با خطر مغل قلعه‌های زیادی در سرحدات شمال غربی هند تأسیس کرد و افغانها را در آنجا جداد. او به آنها آزادی زراعت، مالیات، وجنبه‌های دیگر زندگی داده بود.

این قبایل محافظین سرحد هستند معکن است این مطلب درست نباشد اما ایشان

پیش روان پیتوностاف بودند (۱) او بنا ممکنات دست نزد زیرا نمیخواست حد و د مملکتش را وسیع تر بسازد بلکه با آنچه که به اورسیده بود قانع بود و هم در آن حصه حکومت میکرد . در ایت او در سیاست قابل تغییر است . از نقطه نظر سیاست بلین بزرگترین شاه افغان در هند است . سهم او در مد نیت هنله بسیار زیاد میباشد . نزد شش پادشاه خدمت کرد . پنج پادشاه را بیان آورد . سرحدات هند را حفظ کرد . سلطنت را هنرو مو عسسه قرار داد . فلسفه سیاست او در فصیحت به فرزندش توسط ضیاء الدین برنی در تاریخ فیروز شاهی قید گردیده است .

او آیدیالشاهی هند را تعقیب کرد و آن عبارت از این است که پادشاه سایه خدا (ظل الله) است . در سانسکریت مقوله داریم که میگوید «پادشاه ساخت هشت نفر محافظ دنیا یا بعبارت دیگر پادشاه نایب خدا است » .

خلجی های افغان از قریه بودند و موسوم به خلنج در ولایت قند هار . علاء الدین خلنجی مسلمانیست که پرچم اسلام را بجنوب هندرسانید و اولین «امپراطوری تمام هند» را تأسیس نمود و اتحاد واقعی به هند بخشید . شش مرتبه مغل هارا از سرحدات هند دور کرد و بیک روز شش هزار مغل را که برای سلطنت او ایجاد خطر میکردند کشت . برای او دولت از همه چیز را جهان داشت او میگفت «مذهب را دوست دارم اماده خود را بیشتر از آن میخواهم» صحبت او با ملاها برای اثبات این مطلب کافی است که میگفت : «من هرچه رابرایی حکومت خودم مفید بدانم اجراء میکنم» مفکوره انگلیکان دولت از مذهب در قرن سیزده بواسطه او بیان آنچه قبلاً از او حکومت بگلی مذهبی بود .

(۱) این نظر شخصی نویسنده است و عقیده مومن خی است که از چوکات هند به پیتوستان می بیند در واقع پیتوستان تاریخ قدیمی تری دارد و اصلاً آثاری آن جز تاریخ افغانستان چیز دیگری نیست پیتوستان را انگلیس هادر فرن نزدی با کشیدن خط دیورند از افغانستان جدا کردند و این ظالمانه ترین خطی است که برای تعین سرحد دو مملکت در تاریخ کشیده شده است زیرا در این خط بمردمی که خط منذکور برای آنها کشیده شده هیچ نوع حق قابل نشدن .

اقدامات مهم او کنترول سیستم نوچ هاوتهیه، مهمات برای اردو است. او سیستم کنترول واردات صادرات را بجاده کرد و این می‌باشد است که ۷۰۰ سال بعد از او در قرن ۲۰ و جنگ عومی دو م تعقیب شد.

تغلق‌ها که بمجای خلنجی‌ها آمدند در سیاست‌هند اسامیت دلچسپی را بوجود آوردند. از راه اطاعت بسلطان مصر محمد تغلق اسلام هند را در ساحه اسلام دنیا قرار داد. او فر زندنی‌لادیوی خانم هندوی خود را جانشین خود ساخت و باین وسیله استحقاق را اساس سلطنت قرار داد و علاوه بر این ثابت کرد که تو لدشدن از یک مادر هند و مسدی بمقابل پادشاه شدن نیست، سهم بزرگ دیگر او این است که منطق را با سیاست آمیخت، امامتاء سفانه این کار او قبل از وقت بود. او اولین کسی است که سیستم مسکوک فلزی را در هند اساس قرار داد.

فیر و ز تغلق معمار بزرگی بود بیست شهر ساخت، چهار نهر کشید، جاده‌های بزرگ تعمیر نمود و ۱۲۰۰ باغ احداث کرد و با ثبات رسانید که حتی فرزند یک هندو میتواند مسلمان متقدی باشد و بحیث پادشاه بزرگ در حمایت دین کار کند.

متأسفانه در عهد سلطنت سو میان جانشین او، محمد شاه تغلق، تیمور لنگ سلطنت دهلی را بر باد داد و این ضربه‌ای بود که پس از آن افغانها، چه در مملکت خودشان و چه در مملکت اشغالی، نتوانستند وضع از دست رفته خود را تجدید کنند.

پس از این خالیگاهی رخ میدهد و سه سید بحیث نماینده چفتانی‌ها بر تخت دهلی می‌نشینند. پس از سید‌ها افغان‌های لوہی رویکار می‌آیند.

از نقطه نظر سیاسته بھلول لو دی از روح افغانی نمایندگی می‌کند؛ یعنی روح مساوات و قبیلویت دارد. بھلول در جوانی تا جر بود هر چند در خافواده عسکر بدنیا آمده بود. اصلاً هر افغان از نقطه نظر غریزه عسکر است به اقتضاى زمان با آسانی میتواند شمشیر بدست گیرد. بھلول برای اینکه سرداری افغان را بر قرار سازد قبایل افغان را از افغانستان دعوت کرد و آنها را صاحب‌جهان و مقام ساخت. و این وقتی بود که قبایل فرمولی، فرنخو دی مومندی، لوہانی، نوهاانی به هند آمدند

و در آن جام قیم شدند. او باندازه ای حس مساوات داشت که مقابل قبایل بر تخت نمی نشست و همیشه پهلوی آنها روی فرش جامیگرفت. اصلاً "تختی ساخته بود که چهل رئیس قبیله میتوانست بر آن بنشینند. هیچ وقت روه سای قبایل را بنام نمی خواند بلکه لقب مستند اعلی را بر آن می افزود. غالباً مقابل هموطنان خود عمامه خود را بر میداشت. اگرگاهی بمقام یکی از اشراف اهانتی می شدیا وقار او بر هم می خورد، شمشیرش را دور میکرد و از آنجا بیرون نمی آمد تا از او رضایت نمیگرفت.

سنکدر لو دی نسبت به پدرش سختگیر تر بود. او با شرقی های جوانپور جنگید. عمر او برای حفاظت امپراطوری دهای به چنگ گذشت. نخواست سلطنتش را از اندازه معین پیش برد اما در آنچه باور سیده بود بحکومت ادامه داد. سنکدر اصول محاسبه را بدو زبان هندی و فارسی چاری ساخت او اولین شخصی است که برای اعزام حجاج به بیت الله بحریه را تشکیل داد و این کاری بود که اکبر پس از و تعقیب نمود.

سلطنت لو دی با ظهور با بر ششمین فرزند تیمور، کسیکه سلطنت تغلق را صد و چند سال قبل از بین برده بود، از بین رفت. علت این شکست رنجش خاطر قبایل و عدم لیاقت فرمانروا بود. ابراهیم لو دی نتوانست از معاونت افغانها استفاده کندچه و ضعف ناگوار او این طایفه را ملول ساخته بود و وضع درشت او به مقام و حیثیت آنها صدمه وارد آورده بود. آنها با بر را دوست نداشتند با ابراهیم مخالف بودند. با بر در چنگ پانی پت فاتح شد اما فتح اوروح آزادی خواهی افغانها را از بین نبرد. آنها سرتا سر شمال هند را اگر فتند.

تهمه در امه نیز دلچسپ است. اینجا سلطنت افغانستان بر هند بر اسطه، شیر شاه سوری یا حسن، افغان واقعی، بیان میاید. شیر شاه او آخرین پد تو شمع تسلط افغانها بر هند است شمع وقتی میخواهد خاموش شود تیز تر میدرخشد. آنچه از بزرگی و بزرگواری افغان سراغ داریم در وجوه شیر شاه جمع شده بود. شجاع و قوی الجثه

بوده زرنگی و لیاقت داشت. شیرشاه ورق تازه‌ای در تاریخ هند باز کرد در صیاست هند فلسفه جدیدی داشت.

قبایل افغان را بدور هم جمع کرد و آنها را متفق ساخت. بین بتونی و سروادی ولوانی فرق نگذاشت. با هند و هاطرح دوستی ریخت و آنها را مقابل همایون استعمال کرد. پس از آنکه همایون را از هند بیرون کرد دهاقین هند و مسلمان را، غیر از مسئله جزیه بیک نظر دید. هند و ها را با مسلمان‌ها در عسکریک جا کرد. برای مسلمان‌ها و هندوها هر دو مطابق احساسات مذهبی خودشان سرای ساخت. اورعیت را بنظر رعیت میدید و در مسائل قضاوی امتیازی بین رعایا قایل نبود. جاده‌های طویل ساخت قصرها آباد نمود و کانال‌ها حفر کرد. مسلمان خالص العقیده ای بود اما به ملاها اجازه نمیداد که در مسائل دولت دخالت کنند. مانند علاء الدین عسکر را اداره کرد و لشکر بزرگی ترتیب داد. اصول پوستی و سیستم مواصلات را درست کرد. در حقیقت او پیشو اکبر فرمانروای ملی هند، بعد از آشوكا بود. اگر شیرشاه چند سال دیگر میماند شاید مغول‌ها نمیتوانستند در تاریخ هند رول خود را بازی کنند متأسفانه پس از ده سال سلطنت شیرشاه حکومت افغان‌ها بسته همایون افتاد. اما در اینصورت نیز بیرم خان، کسی که پانی پت را فتح کرد، جز بدخشانی بیش نبود.

جنبهء کلتوری حکومت افغان‌ها در قرون وسطی از آنچه تا حال بعمل آمده است تدقیق بیشتری می‌یخواهد. بزرگی مغول چشم موهر خینی را که فریفته مدت دراز سلطنت یک خانواده فرمانروایان بزرگ و معماری و هنر می‌شوند خیره ساخته است. موهر خین نتوانسته اند این مطلب را در ک کنند که این فرزند افغانستان، سلطان محمود، بود که مقاومت هندوها را خورد کرد و راه مراوده را بین هندو جهان اسلام افتتاح نمود. کالو نی افغانها لا هور بود که خط مراده را تاسالیان در از نگهداشت.

هند امروز خود را مر هون دانشمند بزرگ البير ونى^(۱) میداند . البير ونى ستاره شناس ، فيلسوف ، و عالم رياضي بزرگی بود و در حقيقت دائره المعارف زنده قرن يازده ميلادي شمرده می شد . او علم ضائع شده و فلسفه فراموش شده هند را کشف کرد . البير ونى شاید دانشمند ترین شخصيت عصر خود بوده باشد . علم او بحدی وسیع ، علاقه اش با اندازه متنوع و طرز نگاهش بمقداری مقایسوی بود که گاهی مارا به فکر میاندازد چگونه عقل کوچک بشر میتواند این همه اوصاف را در خود جا دهد . اگر این شخصيت بزرگ در اروپا بدنيا می آمد ، اروپائیان اورا بحیث اعجوبه دهراحترا میکردن . هند خود را به او و مردم او مر هون میداند .

اسلام اصلاً^(۲) مر هون افغان ها است زیرا بعد از زوال عباسی هابدست سلجوقی هاو سقوط بغداد بدبخت هلاکو اساس حیات تازه ای برای آن گذاشتند . افغانها اساس دایمی اسلام را در هند پی ریزی کر دند . هندکشور بزرگی بود هزاران میل بین نقاط آن فاصله داشت کوه های بزرگ ، دشت های غیر قابل عبور ، رو دخانه های مهیب اراضی آن را از هم جدا کرده بود . هند و هامسن و موءسسات قدیمی داشتند . مردم هفت و نیم در اکثریت و افغانها در اقلیت بودند . وظیفه فتح کاری بود بسیار مشکل . افغانها در اول باید در دو جهه می جنگیدند هند و هادر داخل محله کت و مغول های مهاجم و ترکها از بیرون . اگر بلین یا علاء الدین یا محمد تغلق بادشمنان سخت گیر بود و رویه ظالمانه داشت نباید آنها را ملامت کنیم . زیرا

^(۱) علامه ابو ریحان محمد بن احمد البير ونى در سپتامبر ۹۷۳ هـ در بیرون محلی بیرون شهر خوارزم بد نیا آمد او ایل عمر بدر بار مامون خوارزم شاه شوهر خواهر سلطان محمود زنده گی میکرد چون مردم بر مأمون بشوریدند و او را به قتل رسانیدند سلطان محمود خوارزم را متصرف شد و ابو ریحان را با خود به غزنی برداشت این تا آخر عمر به غزنی ماند در بعضی از حملات سلطان محمود بر هند با او همراه بود و از فرصت استفاده نموده مردم ، مذاہب و مدنیت هند را مطالعه میکرد هنگام مرگ سلطان محمود بیرونی در غزنی بود و کتاب معروف خود تحقیق ما للهذا را می نوشت این کتاب یک از مآخذ بسیار مفهود در باره روایات و عقاید مردم هند می باشد مرگ بیرونی در غزنی در آوان انقلاب سلاجقه و سلطنت مسعود بن محمود رخ داد « سال ۱۰۴۸، ۵۴۴ م »

او ضاعی را که آنها با آن رویرو بودند باید در نظر داشته باشیم. آنها نمی‌توانستند کاری بسکنند جزاً اینکه ظالم باشند و روح عصر هم مقتضی همین بود. با وجود وظیفه مهم دفاع، از کشاور موءسسات حکومتی را نیز بر عهده داشتند. آنها به هند حکومت مطلقه را آوردند و این بار وحیه مردم مفتوح مطابق بود. اما بخاطر باید داشت که افغان‌ها سامی نبودند هر چند مذهب مردم سامی را انتخاب کرده بودند. آنها را میتوانیم آریائی‌الاصل، سامی‌المذهب و هندی‌المسکن بگوئیم. (مراد افغان‌ها فاتح است)

وقتی که اسلام را در هند اساس گذاشتند روحیه عجیب تطابق از خود نشان دادند. خود آنها نقطه اتصال بین عرب و هند بودند.

زبان فارسی که بواسطه آنها در هند آمد مال خود آنها بود. بانی فارسی دری مردی است خراسانی که اورا فردوسی میگویند و خراسان در آن وقت جزو خاک افغانستان بود. جلال الدین رومی که تصوف او آتش در دل صوفی‌ها انداخته از بلخ است و بلخ قسمتی است از افغانستان. چارصد شاعری که بدر بار غزنه بسر میبرد صحنه‌ای بود که خدا خودش آنرا باید میدید. وضع زمانه تقاضا میکرد که افغان‌ها از زبان فارسی حمایت کنند زیرا آن زبان، زبان خود ایشان بوده.

افغان‌ها مانند اعراب نخواستند همه مردم را بگردانند. زیرا قرآن مقدس اجازه میداد مردمان مفتوح با پرداخت چزیه دین خود را نگهدارند. زبان آنها مانند زبان عربی بر مردم تحمیل نشده زیرا افغان‌ها در مسایل زبان رویه آشنا آمیزی داشتند. الفبا در دوره آنها عربی بود و الفاظ فارسی و هندی و گرامر هندی مخصوص در قسمت زبان‌های محلی بنگالی و مربتی و ترا اندازه‌ای هندی.

هندی‌ها بحیثیت طبقه به تاریخ نویسی بلد نبودند. پادشاهان افغان موعِر خین در باری نگهداشتند و آنها تاریخ نوشتن. تاریخ نویسی بحیثیت یک فن و ضرورت زندگی هدیه افغان‌ها به هند است.

هندی‌ها در ساختن بعضی از عمارت‌ها، جاده‌ها، شهرها، نهرها مرهون افغان‌ها میباشند.

(ترجمه میرحسین شاه)

اثر : خانم فون یان چون

مترجم : محمد نسیم نگهت

داریخ مختصر ادبیات

کلاسیک چین

از روز گاران باستانی تا امر از رشته‌های حسن‌همجواری، باز رگانی و فرهنگی ملت افغان و چین را بهم نزدیک نگهداشته است، شاید خصوصیات محیطی، قرابت فرهنگی، طرز تلقی بجهان و زندگی و حوادث مشابه در ایجاد این روابط تأثیر بسیار داشته باشد. در جها نیکه همه روزه مردم آن برای شناسایی نزدیک همدیگر در تلاش می‌باشند مردم افغان و چین نیز به سهم خود در این زمینه، شناسایی بهتر همدیگر، گامهای متینی برداشته اند که تماسهای روز افزون هنری، فرهنگی، عرفانی، مطبوعاتی و تجاری بین دو کشور این ادعای مار اتاً یید می‌کند.

از آنجاییکه مردم چین برای بیشتر استوار ساختن این علاقه چند محصل خود را برای فراگرفتن ادب و ثقافت افغانی اعزام داشته اند و موردنخواهد بود اگر مانیز مختصری از ادبیات کلاسیک چینی را برای مزید معلومات خوانند گان گرامی مجله ادب تقدیم کنیم.

درباره مؤلف: خانم فون یان چون بسان ۱۹۰۰ در ناحیه تانهو، ایالت هو نان چشم بجهان گشود و از پوهنتون سابق پیکنگ بنام « یونیورسیتی زنانه تربیه معلمان » فارغ التحصیل شد و درجه دکترا در ادبیات را از یونیورسیتی سوربون فرانسه حاصل کرد. پس از « جنبش چهارم می ۱۹۱۹ » داستانهای کوتاه متعددی بنام مستعار « دشیز گان » نوشت که از آن جمله داستان « تجزیه » بیش از همه مشهور است. او معلم (لکچرر، استرکتر) یونیورسیتی « پیکنگ » و « یونیورسیتی تربیه آموزگاران پیکنگ » و استاد « یونیورسیتی فوتان » و « یونیورسیتی ووهان » و « یونیورسیتی صون یاتسن » بود. پس از آزادی، بحیث معاون

«انجمن ملی مردم»، بعضویت «مجمع ایالتی مردم شاندون» و بحیث معاون ریاست «اتحادیه زنان شاندون» انتخاب شد و اکنون استاد «یونیورسیتی شاندون» است. آثار بر جسته ای او عبارت است از: تاریخ تطور شعر چینی، تاریخ مختصر ادبیات چین، بحثی درباره درام کلاسیک (که همه پیش از آزادی انتشار یافته است) تاریخ مختصر ادبیات چین (باتجدید نظر) و تاریخ مختصر ادبیات کلاسیک چین. تذکر ناشر راجع باین اثر: درین تاریخ مختصر، انکشاف ادبیات چین از نخستین رو زگارت اجنبش چهارم می ۱۹۱۹ مورد تحقیق اجمالی و منتظم قرار گرفته است. در خلال این بررسی انواع پرمایه و گوناگون آثار ادبی، وجود ریالیستیک ادبیات باستانی چین بار و مان تیز میر و مند و بشردوستی عمیق آن، نشان داده شده است. ممیزات و مشخصات هر دوره تاریخی از قبیل سبکهای مهم ادبی، اهمیت هر دوره در تاریخ ادبیات، کارهای ادبی نویسنده کان بزرگ و همچنان اوضاع ادبی عصر شان و تأثیر آنان بر دوره های بعد، تشریح شده و آثار بر جسته و ممتاز بصورت مختصر مورد بحث و تدقیق قرار گرفته است.

• • •

فصل نخست

آغاز ادبیات چین

ادبیات هنری است که مظاهر زندگی را بواسیله الفاظ و کلمات منعکس می‌سازد فویسنده زندگانی و جهان را آنسان که خودش می‌بیند در آثارش نمایش می‌دهد، بدینصورت نوشه های خوب و زیبا مارا بپیشرفت و ترقی تشویق و تشجیع می‌کند در حالی که نوشه های زشت و ناپسند مارا بقهقر امیکشاند و سبب پسمانی و انحطاط می‌شود. پس اهمیت و مقصود و مفهوم اجتماعی ادبیات در همین نکته است. تاریخ طولانی و درخشان چین باداشتن فویسنده کان بیشماری که در جهان فکر و اندیشه پیشاهنگ و رهنمای اند و آثار متعددی که خوانندگان را مسحور می‌سازد و دارای اهمیت و ارزش تربیتی است، بخودمی بالد. بعضی ازین فویسنده کان شهرت جهانی نیز کسب کرده اند و در واقع ادبیات ریالیستی اجتماعی چین جدید، ازین میراث بر جسته و قابل افتخار منشأ و نیر و میگیرد.

بنابراین هم شایسته و هم ضرور است که نگاهی بعقب، بتاریخ چند صد ساله‌ی ادبیات چین بیفکنیم، زیرا این تدقیق توان آن را بعما می‌بخشد که کارهای نویسنده‌گان گذشته و انکشاپ و تکامل تدریجی ادبیات و اندازه‌ی تأثیر اتی را که مجادلات زندگی وحوادث رو زگار بر آن وارد کرده است، بوضاحت بدانیم. و همچنان ایدن نکته را واضح می‌سازد که چگونه مردم چین در طول هزاران سال برای یک «زندگی بهتر» مجادله کرده اند و اخلاف شان ازین میراث پر افتخار بزرگ و قابل توجه، برای تقویت خویش در کارهای امروزی شان، نیرو می‌گیرند. ادبیات بدوی و باستانی همه از کارمنشأ گرفته است. طور یکه لوشون می‌گوید: «انسانهای نخستین که اسلاف ما بودند زبانی نداشتند، اما بغرض کار باهمی و دسته جمعی، مجبور بودند تبادل افکار کنند؛ بنابرین بتدریج تولید اصوات گوناگون را آموختند. اگر آزان نمیدانستند که چگونه نخستگی خود را هنگام حمل و انتقال کنده‌های چوب، بیان کنند؛ بطور مثال، یکی از آنان می‌توانست فریاد بکشد: «هو-یو! هو-یو! اگر دیگران آن را تأیید کرده‌او را باسر و رهراهی می‌کردند در آنحال «کارتام بود» باری چنین اصوات بوعیله‌ی علایم و نشانه‌ها (سمبلها) ثبت شد و ادبیات پدید آمد؛ بدین نهج ایجاد کننده‌ی آن، نویسنده‌ی بی بود، ادبی از «مکتب هو-یو»... حتی امروز هم سرودهای عامیانه از گویندگان بی‌سواد نوده و داستانهای عامیانه از ناولست‌های بی‌سرادر امی توانیم بیابیم. همه‌ی اینان شاعران و نویسنده‌گانی بی‌سواد هستند.

این نکته نشان میدهد که شعر او نویسنده‌گان نخستین، مردمی کارگروز حمتکش بودند. همان کسانی که ادبیات شفاهی نخستین را به نگام جریان کار به جودآور دند. مردمان قدیم چین بکر دار انسانهای نخستین هر کشور، برای تخفیف رنج کارهای شاق و پر زحمت و بغرض اظهار خوشی از انجام کار اصوات و زبان موزونی ایجاد کردند که شعرابت‌ایی را تشکیل داد و سپس با گذشت قرنهای متعددی، کار نیروهای ادر اکی آنان را افزون ساخت و حس زیبا شناسی شان انکشاپ یافت. افسانه‌ها و روایات در ادبیات بومی و ساده‌ی باستانی، اهمیتی خاص داشت.

چون زندگی انسانهای نخستین دشوار و دانش و آگاهی شان ازدک و محدود بود؛ برای تشریح پدیده‌های (فنا‌منا) طبیعی و اجتماعی؛ جهان‌برین و کره‌ی خاکی، آفتاب و مهتاب، کوهها و دریاها، باد و باران، رعد و برق، پر زندگان؛ جاواران و گیاهها آغاز زندگی بشر، اختراع افزارها یا مجادله‌ی انسان برای زندگی قشـنگتر و مسعود تر، تو ضیح و تعبیر علمی سراغ نداشتند. آنان در عوض میکوشیدند این پدیده‌ها را باسas آزمایش‌های خودشان بفهمند و تشریح کنند و باینصورت روایات و افسانه‌های زیبای بسیاری بوجود آورند.

افسانه‌ی طوفان یکی از آنهاست. این روایت بسی مشهور است و بصورت های گونه‌گون در قسمتهای مختلف چین وجود دارد. اما معروف‌ترین قهر مانانی که فر و نشاندن طوفان به آنان نسبت داده میشود؛ «یوی بزرگث» است.

«کن» پدر «یو» کار صعب و دشوار جلوگیری از طوفان را بعده‌گرفت. او باد و مخلوق هوشیاری که در آب میزیستند مشهور گرد و برای بازداشت طغیان سدهایی ساخت اما طوفان شدید ترشد تا آنکه خداوند خشمگین گردیده و اورا کشت و نعش او در مدت سه سال دفن نمود. جسد او در این سه سال بو سیده و فاسد نگردید و یواز آن بوجود آمد تا کار وی را دنبال کند. یو در بر ابر حیوانات غول پیکرو ارواح خبیثی که مانع او میشدند پایداری کرد؛ بنهای بزرگی ساخت تا از از دیاد طغیان آن جلوگیری کند و نهرهایی برای رسیدن سیلاپ کشید. پس از هشت سال زحمت و مشقت، بالاخر طوفان را فروشاند و زندگی با آرامش و سعادت برای مردم آماده گردانید.

این افسانه از دلیری و حزم پدران مادر جنگ با طبیعت و از بیبا کی آنان بمقابل مرگ و دشوار یها- که چون یکی از بین میرفت دیگری جایش را میگرفت - حکایت میکند. اگرچه ممکن است این روایت در نظر خوانندگان معاصر و اهل و فانتا مبنیک جلوه کند، با اینهم عزم و اراده‌ی انسانها برای حصول یک زندگی بهتر را نشان میدهد. داستانهایی که مانند این یکی، مفهومی عمیق داشته باشد، میتواند

نسلهای آینده را تربیت کند و برای پیش بردن اجتماع، نیرو و قدرتی بشمار رود. و همچنان اینگونه داستانها بنویسنده‌گان بعدی الهام‌داده و نشان و اثر آنها در شعر، نشر حکایتی و نمایشنامه‌ی ملت باقی مانده است.

ادبیات قدیم چنین، ازل‌حاظ سرودها و چیستانها نیز غنی است، اما با گذشت قرنهای متوالی، بیشتر آن سرودها و معماها از میان رفته و یکتعداد محدود آنها، که تو سط نساخان بعدی ثبت شده، چنان تغییر یافته که ما دیگر شکل اصلی آنها را نمیدانیم.

چون نسل بشر تکامل کرده رفت، بکنیع زبان نگارش اختراع شد. در چین، خط پندار نگاری (ایدیو گرافیک سکرپت) انسکاف یافت، این خط از مرحله‌ی نخستین، یعنی تصویر نگاری، بانقوش (پکتو گراف) ورسم ساده شده‌ی تصاویر آغاز یافته است؛ مثلاً (برای انسان) (برای پرنده) (برای مهتاب) (برای کوه). این پکتو گرامه‌ای دریج طرزی خاص یافت؛ بشکل نشانه‌های غیر مستقیم و استعاری، عالم مرکب و متعدد، کلمه‌های استعاری فرنیتک در آمد و ا نوع دیگر رسم الخط نیز بدان افزوده شد. ممیزه‌ی خاص زبان چینی .. کر چه تا حدی مبهوم و وهم است با وجود این هم بصورتی مشخص، مختصر و موجز و رساست - برای نشان دادن وجوه مختص ادبیات کلاسیک چین (ایجاد و قوت)، بسیار کمک کرده است. و در مدت سه هزار سال اخیر در زبان نگارش چین، نسبة تغییرات کمی رخداده است.

از نوشه‌های نخستینی که بدست مارسیده بعضی آنها اصای وحقيقی و بعضی دیگر تقلبی و جعلی است. بubarat دیگر، نوشته‌هایی بدست آمده که بدوره‌ی سه امپراتور خردمند یاسلاله‌های (سیا) و (شان) نسبت داده میشود در حالیکه حقیقته بعهد خا نواحه‌ی (چو) یا پس از آن نگارش یافته است. نوشته‌های اصلی باستانی کشور ماعبار تست از جوابهای غیبی دوره‌ی (شان) که بر استیخوان شانه‌ی حیوانات پستانداریا روی قشر سنگ پشت نوشته شده است. پاسخ‌های خدا یان

بوسیله‌ی شکل در زهایی که با حرارت دادن استخوانها بوجود آمده نشان داده شده و نوشه‌های روی استخوانها، نتایج را ثبت کرده است. حوادث و وقایع مهم نیز بر ظروف برنجی ثبت شده است.

چین در زمان سلاله‌ی (شان) شکل یک جامعه‌ی بر دگی را داشت. فن زراعت و کاردھقانی و صنایع دستی قبل از بطر رنسپی انسکاف یافته بود و کشوری نیر و مند مرکب از غلامان و باداران باتمدنی نسبت عالی بینان آمده بود.

رویه‌مرفت نوشه‌های استخوانهای شانه و ظرفهای برنجی کوتاه است اما بعضًا نوشه‌های ظروف برنجی بیش از سی کلمه و نوشه‌های استخوان به بیش از صد کلمه میرسد. هر چند در این نوشه‌های تصویرت عموم فعالیت‌های فرمانروایان ثبت شده با آنهم او ضایع کار گری در آن روزگار، از آنها نمودار است. چون بیشتر این نگارش‌های نشر است لذ اما آنها از قدیمترین آثار نثری ادبیات میدانیم.

بعضی از آنها بسر ودها مشابهت دارد؛ مانند این قطعه:

«ما بر و زکوی- سزا زهاتف غیبی می پرسیم :

آ یا بارانی فرو می بارد؟

باران از سوی مشرق؟

باران از سوی مغرب؟

باران از سوی شمال؟

باران از سوی جنوب؟

چنان برمی آید که این قطعه، افسونی برای باریان باران است که آرزو و اشتیاق دهقانان را در موردمحصولی فرا وان، منعکس میکند.

تاریخ بیشتر این افسونهای باستانی که به نظر بیان شده یا بشعر سروده شده به پیش از سده‌ی یازدهم پیش از میلاد میرسد و آغاز ادبیات چین شمرده میشود و فصل فحیمت ادبیات کلاسیک مارا تشکیل می‌دهد.

فصل دوم

ادبیات در عهد دودمان چوو

۱- خانواده‌ی باختری چوو، دوره‌ی، بهار و خزان

در حدود قرن یازدهم قبل از میلاد، پادشاه (زو) از سلسله‌ی (چو) دودمان (شان) را از بین برداشت و اصول بر دگی روزگار گذاشت. جامعه‌ی فیو دال بتدربیج رویکار آمد که در ظرف چند هزار سال پادشاه ماند. دوره‌ی هشت صد ساله از تأسیس خانواده‌ی باختری چو تا پایان شده‌ی سوم پیش از میلاد هنگامی که «نخستین امپراتور شین» که بنام (شین شه زان تی) نیز یاد می‌شود؛ سرتاسر چین را متوجه گردانید؛ دوره‌ی دوم ادبیات کلاسیک چین را تشکیل میدارد.

نخست بادبیات دوره‌ی اول دودمان چو، نگاهی می‌افکنیم؛ زیرا پس از «دوره‌ی بهار و خزان» بعضی تغییرات بزرگی بر قوع پیوست. شاهکارهای ادبی این عصر عبارتست از (کتاب سرودها) و بعضی بخش‌های (کتاب تاریخ) و همچنان (کتاب تغییر).

(کتاب سرودها) قدیمترین مجموعه‌ی شعر چین و یکی از بزرگ‌ترین ذخایر ادبی این کشور است. این مجموعه، محتوی بیش از سه صد سرود است که پیش از قرن ششم قبل از میلاد سروده شده و در بیشتر آنها در هر مصراج چهار هجا وجود دارد. بعضی ازینها، سرودهای رقص‌ها و قربانیهاست؛ برخ دیگر اشعار حکایتی و هجو و متعلق بدوره‌یی بعد تراست؛ و بیش دیگر سرودهای مردمی، از نواحی مختلف است که زندگی و اندیشه‌های مردم عادی را مایش میدارد. این سرودها مانند اشعار باستانی کشورهای دیگر، بارقصها همراه و نمودار اشکال مختلف کاریا رسوم و مقررات زراعتی (از قبیل دعاها، سرودها و میله‌های فصل در و خرمن) بوده است. قسمتی از (کتاب سرودها) که بنام «سرودهای چو» یاد می‌شود؛ اشعار متعددی در باره‌ی زراعت را در بردارد که بهترین آنها درختان را صاف و علفهای اراله می‌کنند و سهم‌های خوب، بمناسبت‌ترین وقت است. شاید اینها سرودهای مردمی باشد که از طرف فرماین و ایان بحیث قصاید یکه

بهنگام فربانی یا ایشاره‌فدا کاری سروده می‌شود؛ برگزیده شده و همچنان ممکن است تغییر و تحریفی در آنها راه یافته باشد زیرا بعضی از مصراعها فاقد انسجام و هماهنگی است. این سرودها تصویر و واضح و روشنی از جانکنی بر دگان قدیم چین را برای بدست آوردن قوت لا یمو تی در «وادی دریای زرد» درسه هزار سال پیش، مجسم می‌سازد.

قدیمیان از اشعار حکایتی که درباره اعمال قهرمانانه‌ی نیاکان شان سروده شده بود؛ بهره‌ی سی داشتند و چین اشعار نیز در «کتاب سرودها» یافته می‌شود. برخی از آنها در مدح اعضای خانواده‌ی شاهی است و بخشی دیگر کارهای از رگ قهرمانان قدیم یا پایداری مردم در برابر تاخت و تاز عشا بر شمال را تجسم می‌دهد. ادبیات قدیم چین، حماسه‌ی بر جسته و بزرگ ندارد؛ با اینهم ازین اشعار حکایتی میتوان درک کرد که مردم دوره‌ی چو چسان کار میکردند، می‌جنگیدند و کشور را آباد و نظارت میکردند.

درین مجموعه، اشعار هجومی متعددی نیز مشاهده می‌شود. چون دهقانان کارهای دشوار را انجام میدادند و بیشتر اوقات با گرسنگی و سردی بسرمی بر دند و با وجود این مجبور بودند و خراج‌های سنگین بپردازند؛ به صورت رایگان کار کنند و بخدمت های اجباری شامل شوند؛ بدین سبب بعضی ازین سرودها ببعد الی اجتماعی و اختلاف و تباين زندگی متجمل و باشکوه و بسی اعتنای طبقه‌ی فرمانروای سرفوشت اند و هزار حمتکشان و رنجبران را انتقاد می‌کند.

اما مهمترین قسمت (کتاب سرودها) را سرودهای مختلف محای تشکیل می‌دهد. با آنکه حکم‌فرمایان این ترانه‌ها بر حسب میل و مرام خود گردآورده اند و بدین جهت ناگزیر تحریفاتی در آنها پدید آمده است باز هم این اشعار لیریک همیشه دلفریب و دوست داشتنی است. قطعه‌ی «در ماه هفتم» که مشغولیت‌های هر اسsem مختلف سال را بیان می‌کند؛ صحنه‌های حقیقی زندگی روستایی در خزان و زمستان را نمایش می‌دهد:

در ماه نهم خرمن هارا آماده می‌سازیم ،
 در ماه دهم آنها را بر میداریم ،
 وقت و ناوقت ، ارزن برای نوشابه ، ارزن برای پخت ،
 شالی ، کتان ، لوبیا ، گندم ، بیابید ، دهقان من ،
 در و خرمن من بپایان رسیده است ،
 بروید و کار در خانه آغاز کنید ،
 در بامدادنی گرد آورید وقت شام ریسمان بتایید بسرعت ، بالای بامها بروید
 بزودی بپاشیدن حبوب متنوع خود آغاز خواهید کرد (۱) .
 بر دگان نه تنها برای ارباب و مالک زمین بشدت کار می‌کردند بلکه پست
 و خوار نیز شمرده می‌شدند . - مخصوصاً از نان :
 روزهای بهار بپایان میرسد ،
 آن دسته جمعی سوسن سفید می‌چینند .
 دل یک دوشیزه محزون و اندوهناک است ،
 مجبو راست هر راه ارباب بخانه برود .
 از جار آنان نسبت بار با بان در سرودهایی از قبیل « تقدیق ، آن
 چوب می‌شکند » اظهار شده است .
 شما نمی‌کارید ، شما درونمی‌کنید ،
 با اینهم سه صد خرمن از شماست !
 شما شکار نمی‌کنید ، شما صمیمی را تمهیب نمی‌کنید .
 با اینهم همه‌ی آن خرگ شهر را که در حیاط شما آویزان است ببینید !
 در قطعه‌ی موشه‌های بزرگ ، موشه‌های بزرگ ، نیز و تأثیر
 و آرزوی آینده بی بیتر ، بیان شده است :
 موشهای بزرگ ، موشهای بزرگ ،
 از گندم مادر شوید !
 سه سال برای شما کار کرده ایم .

(۱) از (« کتاب سروده‌ها ») ، ترجمه‌ی آرتورو یالی .

لیکن شمامارا بانو لک پازده بدور افگنده و بچشم حقارت نگریسته اید ؟
اکنون ما این زمین را نزک میگوییم .

بامید بهتر و خوشتر ازین -

آن زمین مسرت بخش ، آن زمین مسرت بخش ،

در آنجا هر آنچه نیاز داریم خواهیم یافت (۱)

در « کتاب سرودها » اشعار عاشقانه‌ی زیادی هم وجود دارد که برخنی از آنها عشقهای صماده‌انه و بی‌آلایش و محبت‌های خلل ناپذیر و برش دیگر عشقها از دو اجهای همراه با بد بختی و ناکامی و تیره روزی ، و نهم‌ها و آلامی را که مخصوص زنان روزگار فیود الی است تشریح و ترسیم می‌کند . در قطعه‌ی « ماتصور میکردم دهقان ساده‌بی خواهی بود » ، در آغاز بدو دلباخته‌ی راستین برمی‌خوریم .

من بر آن دیوار باند بالا شدم .

که نگاهی بروی فو - کان بیفگنم ،

و چون نتر افستم فو - کان را ببینم .

اشکهایم بدانم فر و غلتید .

بالآخر فر - کان را دیدم ،

و چسان بشادمانی خنديدم و سخن گفتم !

تو در باره‌ی ساقه‌های صرسن آزاد مشوره خواستی .

اما هیچگونه نقصی در آنها دیده نمیشد .

اما بعدتر نار استی مرد پدیدار میشود :

برگهای قوت فر و افتاده است ،

همه زرد پژ مرده ،

از آنوقت که نزد تو آمدم ،

مدت سه سال رفع تهیه‌ستی را تحمل کردم .

آبهای (چی) طغیانی بود ،

پرده‌های گادی را ترکرد ،

(۱) از « مردم سخن میگویند » ، ترجمه‌ی رپوی ایلی .

این من نبودم که مقصر و گناهکار باشم ؛
 این تو هستی که راهت را تغیر داده ای ،
 این تو هستی که بیوفا و پیمان شکن شده ای ،
 و تو جهت باینسو و بدانسو معطوف گشته است (۱).

« کتاب سرو دها » مخصوصاً بخش سرو دهای مردمی ، در ادبیات چین مقامی بلند و ممتاز دارد . با وجودی که تحریف کنندگان فیو دال ، مفاہیم بسیاری از اشعار را تغییر داده اند ؛ این مجموعه در نزد خرانندگان چینی در مدتی بیش از دو هزار سال ارجمند و گرانبهای بوده است . این اشعار زیبای غنایی باشکال قریبی و زبان ساده و مهیج آن ، صحنه های حقیقی زندگی در دوره‌ی دوران چورا تجسم میدهد و اساسهای عنعنه‌ی قشنگ و ظریف را لازم شعر چینی را بنیاد گذارده است . ریکاردهای تاریخی « کتاب تاریخ » و تشریحات هگزا گرامهای « کتاب تغییر » که برای غیب‌گوئی و پیش‌گوئی بکار میرفت ، تقریباً هم عصر « کتاب سرو دها » است . نشر دوره‌ی چواز (جوابهای غیبی) دوره‌ی (شان) که بر استخوان های شانه و ظرفهای برنجی نوشته شده منشأ گرفته است و « کتاب تاریخ » با نوشته های ظرف برنجی مشابهت هایی دارد ، در حالیکه « کتاب تغییر » از جوابهای غیبی قدیمتری حکایت می‌کند ، نگارش بیشتر در صریعهای « کتاب تغییر » بیکث دوره‌ی بعد قر شده است . هر چند اکثر این موضوعات اکثر این موضوعات اکثر این محدودی که در باب دوره‌های خانواده‌ی باختیر متعلق است و صرف بخش های محدودی که در باب دوره‌های خانواده‌ی باختیر چو و خانواده‌ی فدیمه‌تر خاوری چز ، گفتگو می‌کند ، واقعاً در همان زمان نوشته شده است . هر چند اکثر این موضوعات اکثر این اکثر این فرم اشاره و ایان را بیان می‌کند با آنهم حقایقی از اوضاع و احوال بر دگان را دربر دارد . و با اینکه تشریحات شست و چهار هگزا گرام « کتاب تغییر » منشایی مردمی دارد ، معلومات عمومی زیادی در باره‌ی چگونگی زندگی در آن روزگار ، بدسترس مامیگذار و اشاره هایی راجع به ماهیگری ، شکار ، دهقانی ، فن زراعت ، جنگ ، قربانی ، عروسی ، خواراک ، نوشابه ، پوشانه و خانه داری در آن بنظر میرسد . اگر ما از تفسیرهای صوفیانه و تعبیرهای نادرست این کتابهای باستانی چشم بپوشیم ، باز هم از نظر اینکه آنها آثار نشری مهم دوره‌ی قدمی داشتند ، دارای ارزش و اهمیت است (ناتمام)

(۱) از « کتاب سرو دها » ترجمه‌ی آرتورویلی .

از مباحث روش علوم

محمد رحیم الهام

بحث‌امتحن‌صری

رایج‌علم زبان

در بریتانیا و اصلاح متعدد امریکاین چند اصطلاح را در مورد علم زبان بسکار می‌برند:

(۱) *The science of language*

(۲) *Linguistic science*

(۳) *Linguistics*

(۴) *Philology*

اصطلاحات شماره [۱] و [۲] و [۳] را میتوان یکی بمجای دیگر و یک مفهوم بسکار برد. مگر از انجا که زبان‌شناسان، علم زبان را «ساینس» میانگارند، برای اینکه عنوان این علم باعنای علم دیگر هم آهنگ نگردد، اصطلاح *Linguistics* را که با اصطلاحاتی از قبیل *Physics* و *Chemistry* و جزو آنها هما هنگی میدارد ذیاده تر بسکار می‌برند [۱]. اما اصطلاح *Philology* را که از دو کلمه یونانی: *Philos* (محب و دوستدار) و *Logos* (لغت) ترکیب گردیده است، برای نخستین بار یونانیان بسکار بردند و آنرا نخست بر دستور زبان و پس از آن بر فن خطابه و منطق اطلاق میکردند [۲]. این اصطلاح در اصلاح متعدد امریکاین ساخته و سیعی دارد که در یکسوی آن مدلول اصطلاح شماره [۲] و در سوی دیگرش مباحث ادبی، و اجتماعی (*Humanistics*) قرار میگیرد؛ مگر در بریتانیا این کلمه بیشتر بر مدلول شماره [۲] بالا وندلو لیکه در اصلاح متعدد امریکاین از فلافلوجی در نظر دارند اطلاق میگردد.

-
- [۱] *An Introduction to Linguistic science*, by Edgar H. Sturtevant, P. 1, Yale University press, 1956.
- [۲] *Philology - Linguistics*, by Rolf Henkl, P.4, peshawor, 1952.

یکتن از داستان زبان‌شناسی چنین میگوید :

فلاوجی اصطلاح حیست که بر جنبه‌های انسانی ادبیات و فنون ادبی و همچنان بر اسناد و شواهد تاریخی، فرهنگی و اجتماعی دلالت میکند و بنابر آن موضوعات خود را در پر تو تاریخ لسانی *History linguistic* و موضوعات فراختر تاریخ اجتماعی و ثقافتی تشریع میکند. متبعان ادبیات و علوم تاریخ و باستان‌شناسی از نتایج تحقیقات علم زبان استفادت می‌برند و مخصوصاً باستان‌شنا سان شواهد کتبی را بد د این علم تفسیر و توجیه میکنند. تبعات فلاوجیک نیز آن قسمت مطالعه ادبی و ثقافتی را اختوامی میکند که در خلال مطالعه زبانهای خاصی صورت میگیرد، که بدین معنی فلاوجی بر مطالعه ادبیات و فرهنگ ملتهای خاصی، از خلال زبانهای خاص آنها، اطلاق میگردد [۱]. مثلاً امروز شوق فرانسی در با ب مطالعه موقوف زبان پشتو (همچنان زبان انگلیسی) و لهجه های آن بوجود آمده است. دامنه این قسم مطالعات، غالباً، از ساده مطالعه ساختمان زبان پشتو، بساس زبان‌شناسی محض، فراتر گسترش یافته می‌رود و سیر تکامل تاریخی این زبان را، زیر عنوان تاریخ ثقافت ملت گوینده آن (افغانها)، در بر میگیرد. مثال موضوع دیگر اینگونه مطالعات زبانهای هندی (مثلاً سانکریت و پالی) است که دانشمندان در نظر دارند از روی مطالعه آن زبانها اسناد و آثار مربوط بمذاهب هندیان قدیم را بدست آورند (۱) زبان‌شناسی دیگری همه این نکته را بدینگونه تأیید و توزیع کرده است (۲) فلاوجی معنی وسیع و مدلول فراخی دارد، ولی من آنرا در موردمطالعه شواهد و آثار کتبی بسکار می‌برم. سپس روش تبعات فلاوجیک را بدینصورت روشن میگردد: عالم این موضوع (فلاوجی) نخست توجه را بانتشار یک نسخه درست و معتبر یک اثر کتبی معطوف می‌سازد. پس ازان، از محتویات آن نسخه اطلاعات

(۱) *The Study of Language*, by Gohn B. Carroll, P. 3,
Harvard University Press, Combridge, 1955.

(۲) *An Introduction to Linguistic science* by E. H. S. P. 7.

ممکن راجع بتأریخ و ثقافت را بالاحتوای زبان دریافت میدارد. پس بدانججهته که شواهد کتبی راجع بزبانهای گذشته تمام اطلاعات ممکن را احتوامیکند، بنابران محقق زبانشناسی تاریخ (*Historical Linguistics*) منحیث احتیاج و ضرورت بافلا لوچی سروکار میدارد.

اصطلاح دیگری نیز وجود دارد که هم در کشو رهای اروپایی و هم در اضلاع متعدد امر یکابریک شعبه خاص علم زبان بنام (*Comparative philology*) اطلاق میشود. من این اصطلاح را بزبانشناسی مقایسه یی ترجمه میکنم. در این اصطلاح، که تقریباً در اکثر پو هنونهای جهان بکار میرود، جزء، فلائرچی، از بقا یای اصطلاحات قرن ۱۹ و همان موضوع عیست که زبانشناسی معاصر، روش‌های جید و علمی خود، ازان تکامل کرده است.

رابطه علم زبان با دیگر علوم:

زبانشناسی و علم وظایف الاعضاء و فزیک: بدانججهته که تمام آوازهای زبان توسط یک قسمت از اعضای جسم انسانی تولید و توسط یک قسمت دیگر احسا س میشود، یک برخ مهم زبانشناسی، صریحاً بعلم وظایف الاعضاء مربوط میگردد. عملیه تولید و آوازها بتوسط این اعضا و احساس آنها، هر دو، و همچنان انتقال و سیر تmovجات صوتی از گوینده به شنونده بعلم فیزیک پیوستگی دارد. آن برخ زبانشناسی که هم به علم وظایف الاعضاء و هم بعلم فزیک مربوط میشود بعنوان آوازشناسی یاد میگردد.

درین برخ، علم زبان حیثیت شاگردی را اختیار میکند، زیرا موضوع را دانشمندان و ظایف الاعضاء و فزیک از نظر وضوعات خودشان تحقیق میکنند و زبانشناس بجهته تشریح اصول و ادب زبان آنرا اقتباس مینماید. (۱)

زبانشناسی و روشناسی: هر نوع کردار انسان را بحیث «عکس العمل یک شخص در مقابل اقتضای حال او» میتوان دانست. اقتضای حال مجموعه تجربیات

(۱) *An Introduction to Linguistic Science*, P. 4.

و حالت روحی یک شخص و همچنان محیط او را در آنی واحد احتوا می‌کند.
اقتضای حال و عکس العمل (پاسخ) بو سیله شخص، که توسط اولی متنبه
میگردد و در اثر آن دومی از وی بظهور می‌پیوندد، باهم مرتبط ساخته می‌شوند.
تمام این عملیه را بصورت این شکل تو ضیع میتوان کرد.
اقتضای حال —> شخص —> پاسخ.

روانشناسی با آن قسمت این عملیه سروکار میدارد که بو سیله اصطلاح
«شخص» یعنی عاملیکه اقتضای حال را با عکس العمل پیوند میدارد، ارائه گر دیده است.
این موضوع را بین دو صورت مطالعه میتوان کرد:

(۱) هر موضوع یا شخص میتواند حادثه بیرا که اقتضای حال او و عکس العملش در وی
پدیدمیاو رزبروش عنده ابلاغ نماید. و باصف آنکه دیگری فرمیتواند صحبت و سقم
گفتار اراده ی نمود بطور مستقیم باز نماید، روانشناسان جهه منظم ساختن و عیار
گردانیدن اینگونه تشریحات عنده اصول و روشها بی را بوجود آوردند.

(۲) اقتضای حال و عکس العمل و تغییرات لازم هر یک را به همچی کاملاً
آفای - نیز مطالعه میتوان کرد. این قسم مطالعات با تجری بیات لابراتواری صورت
میگیرد و درست بسان مشاهدات فزیکی و کیمیا بی و تجری به بازرسی میشود.

اقتضای حال یا عکس العمل، هر کدام بنوبه خود از گپ زدن متشكل میتواند
بود، که اگر دریندم از باقی عوامل چشم بپوشیم، شکل بالایی باینصورت میدراید:

اقتضای حال —> شخص —> گپ زدن

یا گپ زدن —> شخص —> عکس العمل

تفکر شخص در بین اقتضای حال و عکس العمل صورت گپ زدن را اختیار می‌کند؛
یا گپ زدن —> شخص —> گپ زدن.

بعلاوه شخص، گاهی قسمت حادث شده (مثلًاً: هنگامیکه مرا زد بخود گفتم،
هیچکس قا در نیست بامن همچو عملی را انجام بدهد و کیفر نبیند؛ و سپس من هم
اورا زدم) را اخبار نماید. در اینصورت ممکن است شکل بالایی را
بدینصورت تعديل نماییم:

اقتصادی حال —> گپ زدن (باخویشن) —> عکس العمل
 چنان تصور میشود که اینگونه گپ زدن باخویشن، خواه به آواز بلند، بخاموشی، بسیاری از مسائل پیچیده را حل می نماید. از همین بابت واز روزگار این بسیار پیش دانشمندان این قسم تفکر عادی را عین گپ زدن دانسته اند. بهمینگونه تصور می روید که در بسیاری از مسائل ساده و عادی ضرورتی باستعمال کلمه ها احساس نگردد.
 چنانچه یک راننده چیره دست میتواند در موقع ضرورت به بسیار تندي بر کش بزندیا چرخ موثر را بطری بگرداند درحالیکه عملیه های اجرا کرده عخویش را نمیتواند در خلال همان اندازه از زمان و بهمان تندي شر نماید. پس تنها مسائل وحوادث بسیار پیچیده آدمی را بگپ زدن و امیدارد.

بدینسان می بینیم که زبانشناسی و روانشناسی باهم پیوستگی نزدیکی دارند و انواع تجربه هایی که در روانشناسی صورت میگیرد در تحصیل بسیاری از موضوعات زبانشناسی کمک میرساند(۱) و متبوعان روانشناسی عمومی یار و روانشناسی نظری که در باب مطالعه کردار انسان نظریات کلی و مبنی بر اصول او لیه ابراز مهدارند زبان را بحیث کردار انسان مطالعه میکنند. بدین مناسبت گروه کثیری از دانشمندان روانشناسی نظری، از روزگار Wundt (۱۹۰۹-۱۹۰۰) تا امروز در باب زبان و تکلم انسانی نظریاتی باساس روانشناسی ابراز کرده اند همچنان روانشناسی اجتماعی زبان را بحیث یک پدیده اجتماعی و وسیله تبادل افکار بشری؛ و روانشناسی کوک تکامل زبان و تکلم را در طبق مطالعه و تدقیق میکند و جای تعجب هم نیست که روانشناسان کوک زبان را بهتر و مشرحتراز زبانشناسان تحلیل و تشریح کرده اند.

روانشناسی تربیتی نیز به مطالعه زبان بجهتی علاقه میگیرد که در تعلیم و تربیت امروزی تدریس قرائت و انشاء و فنون مربوط بگفتار و نگارش ادبی تدریس زبان بیکانه اهمیت در خور ملاحظه یسی را کسب کرده است.

(۱) *Introduction to Linguistic Science, pp. 4 - 5.*

در ساحه دیگری از روانشناسی دانشمندان روانسنج در پیمایش ذکای لسانی و فنون مربوط بالسن مختلف کنجدکاوی هایی میکنند. روانشناسی اشخاص غیر عادی (Abnormal Psychology) و معالجان بیماریهای دماغی (Psychiatrist) بندهگام (Psychotics) مطالعه و تشخیص ناخوشیهای زبان (Aphasia) و گپ زدن نامنظم (Neurology) بمحابایی بر میخورند که کاملاً بزبان و استنگی میداردو مابجهه اختصار و سهوالت، عالم بیماریهای لسانی (Speech pathologist) را به عنی که باید به تمرینها و تجربه های روانی بیماران شفاخانه ها (Clinical Psychology) و در مانشناستی اعصاب نیز دلچسپی پیدا کرده اند؛ و این خود بهمان پیمانه ییکه در تاریخ گذشته روانشناسی معاصر، اشخاصی مانند (E. W. Scripturé) آوازشناسی تجربه ییی (Experimental Phonetics) را مطالعه کرده اند، بمسایل لسانی نیز تعلق میگیرد. در اخیر باید متذکر شد که گروه دیگری از روانشناسان، اما گروه کوچکی، در ساحه پی بعنوان روانشناسی لسان (Psychology of Speech) که در آن یک قسمت از حقایق گوناگون منتج از شعبه های یاد شده روانشناسی باهم امتراج میباشد، مشغول مطالعه و تبعیبوده اند (۱).

زبان شناسی و علوم اجتماعی :

چنانکه از تعریف زبان برمی آید، وما آنرا بزودی درین مقالت بیان خواهیم کرد، زبان یک وظیفه اجتماعی دارد. هر زبانی را که در نظر بگیرید تنها در یک گروپ اجتماعی میتواند باقی و موجود بماند. برای بقا و بوجود آمدن زبان وجودیت یک دسته اجتماعی لازم است وزبان هم بهمان اندازه برای یک اجتماع با ارزش و ضروری میتواند بود، زیرا زبان دسته یی از علامه های

(۱) *The Study of Language*, pp. 3 - 4

بارزش برای انسان است و ازینرو همان وظیفه بی را برای اجتماع انجام میدهد که سیستم اعصاب برای فرد انجام میدهد. بکار بردن زبان واحد توسط افراد از هم جدا ساخته شده نیز باعث ایجاد یکدسته واحد اجتماعی میگردد (مانند مردم افغانستان و پښتو نستان).

زبانشناسی خود یک علم اجتماعی است، مگر نمیتواند با علوم میکه معمولاً اجتماعی نامیده میشوند بکلی منطبق باشد. علوم اجتماعی، غالباً، به تاریخ، انسانشناسی و جامعه شناسی تقسیم میگردد. تاریخ از انسانشناسی و جامعه شناسی، بعلت آنکه موضوع خود را از حوادث گذشته انتخاب میکند، فرق میدارد. جامعه شناسی وضع موجوده یک جامعه را مطالعه میکند (۱) و انسانشناسی اوضاع حالیه اجتماعات دیگر یا ثقافتها را تحقیق مینماید. بسیاری از انسانشناسان مطالعات زبانرا بداخل مطالعات ثقافت یک جامعه در نظر میدارند. پوچنچه در کشورهای متعدد امریکا زبانشناسی بداخل ساحه انسانشناسی تحول کرده است. انسانشناس زبان را بحیث یکی از عناصر اصلی و مهم ثقافت میشمارد. چون ثقافت مجموعه رسوم، اعتیادات و طرز تلقیهای یک طایفه یا یک ملت است، بنابران انسانشناسی نه تنها از آن جهته زبان را مطالعه میکند که قبل از تشریح کردن یک طایفه یا یک ملت باسas نژاد شناسی، موضوع نسان را یک طرفه کرده باشد، بلکه میخواهد پس از مطالعه زبان از پیوستگیها و مناسبات بین اللسانی و دیگر جنبه های ثقافتی یک جامعه آگاهی و اطلاع حاصل کند.

عالیم سیاست (Political scientist) و موئرخ نیز گاهگاه، مخصوصاً آگاهی که بمبادی ملی و تعین حدود و نفوذ ملیت یا موضوعات مربوط بتحلیل

(۱) بنظر امریکاییها، مثلاً Sturtevant پوهاند پو هتون New Haven واقع در جامعه شناسی عبارت از مطالعه وضع حالیه جامعه های اروپایی و امریکایی و انسانشناسی در نظر وی عبارت از مطالعه اوضاع حالیه اجتماعات دیگر یا ثقافت است. وی بعلت اینکه انسانشناسی فزیکی، علم اقتصاد و علم سیاست باز انسانی پیوستگی نزدیک ندارد این علمهار از اجتماع علوم اجتماعی بیرون گرفته است، مراجعت شود به مقدمه بره علم زبان، اثر مذکور، صفحه ۶.

امور تبلیغاتی تماس بگیرند بزبان توجه میکنند . بدیگر عبارت موعظ زبان را بحیث آله و سیله میانگارد و بزبانشناسی ازان جهته علاقه میگیرد که بحیث شواهد و آثار مهاجر تهای قبل التاریخی بدردش میخورد . ازان جهته بتاریخ و سرگذشت زبان علاقه نگرفته این موضوع را بزبانشناس و امیگذارد .

زبانشناسی و امور انجینیری : انجینیر های بمسایل زبان علاقه میدارند و بنویسی غیر مستقیم درین ساحه مطالعاتی میکنند . قاریخچه اینگونه مطالعات و کاوشهای آزاد و ان پیدایش تلفون و انجینیری صوتی آغاز میباشد . این طایفه میکوشد که وسیله های بهتر و موئثر تری را از برای طریقه های گوناگون گزارش و انتقال افکار و گپ انسانی بدست آورد . برای این کار لازم میافتد که خصوصیتها فیزیکی آوازهای کلام آدمیزاده مطالعه شود . از همین روی انجینیران صوت برای ترکیب کردن آوازهای سخن بوسیله های الکتر و نیک و ترقی بخشیدن باز ماشهای استعداد های گفتار رفع برده اند به همانسان این طایفه وسایل پدید آوردن انواع مختلف دستگاهها و آلات لسانی *Linguitic machines* را فراهم کرده و مثلاً^۱ دستگاهی را بوجود آورده است که گپهای آدمی را بمجموعه های علامات و رموز الفبایی چاپی مبدل میکند . اخیراً انجینیر های مخابرات صوتی و ریاضیدانان نظریه وسیع و جالبی در باب مخابرات ابراز کرده اند که بهر قسم طریقه مخابر عضوی یا میخانیکی ، راست و درست می آید .

زبانشناسی و فلسفه :

فیلسوفان نیز از جهات متعددی بمطالعه زبان علاقه دارند . طایفه یی از ایشان در باب مفاهیم ما و راء الطبیعی زبان سخن گفته اند [۱] و گروهی بدیگر منطق ریاضی

[۱] افلاطون (۴۲۷-۴۲۷ ق.م.) نخسین کسیست که بازرا از لحاظ فلسفه او بکمک استدلات فیاسی منطقی تشریح کرده است . مراجعه شود به : *Philology-Linguistics* تالیف Henk Bloomfield (۷-۴) و همچنان کتاب *Language* اثر Henry Holt and Co سال ۱۹۵۱ صفات (۱-۷) .

(Symbolic Logic) را بحیث نوعی از زبان موضوع تدقیق و مطالعه قرار داده اند و هنوز هم گروهی دیگر بحیث مثال در موضوع روشن علمی بزبان علاقه میدارند. بتر تبییکه مختصر آبیان کردیم، دانشمندان علم الاجتماع و روانشناسی و علوم انجینیر پدیده زبان، یعنی آلهه انتقال افکار آدمیز ادگان، را از نظرهای گوناگون و از برای هدفهای مختلف مطالعه و تدقیق میکنند و مثلاً علم زبان را در علوم اجتماعی به شابه فز یک ما لیکیور لی در علوم طبیعی و حیاتی می انگارند.

علم زبان :-

این علم از ماهیت و طبیعت زبان سخن میگوید پس باید پیش از همه بر موضوع آن که «زبان» است فطری مختصر بینگنیم:

۱- زبان امریست کسبی و ثقافتی نه فطری و عضوی :

۲- دانشمندان، رویه هر فته، زبان را بدین عبارات تعریف کرده اند : [۱]

زبان یک سیستم ارادی سمبولهای صوتی است که بوسیله آن افراد یک دسته اجتماعی همکاری و فعالیتهای متقابل میکنند.

اکنون هر کلمه و عبارت تعریف فرق را یکایلک تحلیل میکنیم:

کلمه «سیستم» همچنان مهمل و بی معنی، مانند - مثلاً : ته - ره - ره بوم یا

دی - ای - ا - هوی - آهول - فوفی - نو، را از ساخته معرف این تعریف خارج می سازد.

برخلاف جمله «سگ زلمی را خورد» کاملاً منظم و سیستماتیک میباشد چنانچه

اگر ترتیب کلمه های زلمی و سگ را برهم بزنیم باز هم مفهومی را (زلمی سگ را خورد)، هر چند خنده آور باشد، افاده میکند.

کلمه «سمبل» ترکیب «ارادی سمبولهای صوتی» مهمترین اصطلاح این

[۱] در حیث کنید *Yleason An Introduction to Descriptive Linguistics* اثر

چاپ هنری هالت و شرکا - امریکا سال ۱۹۴۶ صفحات (۱۲-۱)

و *Sapir Language* اثر *Sturtevant An Introduction to Linguistic science* اثر

صفحه ۲ و مطالعه زبان اثر گر ان صفحه (۱۰).

تعریف است؛ بدین معنی که سمبول ذاتاً ثنویت (*dualism*) دارد. یعنی سمبول باید خود چیزی باشد که از یک چیز دیگری غیر از خود نمایندگی کند. این مسأله را در شکل زیر ملاحظه فرمائید.

سمبول + مدلول یا بصورت واصله شکل آن + معنی آن
درین قضیه «شکل» عبارت از هر واحد با معنی یک عبارت و «معنی» و مفهوم یا موضوع همان واحد است.

«سمبول ارادی» آن است که هیچگونه «ضرورت» یا ارتباط طبیعی با معنی خود ندارد. یعنی معنی کلمه: سگ فارسی، سپی پښتو، *dog* انگلیسی، *Hund* چرنی *chien* فرانسوی و همچنان *Cavis* لاتینی، اسپ فارسی، آس پښتو و فرس عربی و معنی صد ها همچو کلمه های دیگر در صدها زبان یکیست [۱] یگانه دلیلی که چرا کلمه «سپی» برین حیوان اطلاق می شود اینست که سخنگویان زبان پښتو این کمله را بهمین معنی بکار میبرند.

کلمه «صوتی» فعالیتهای دیگر انسانی را از قبیل لسان حرکتی (*Gesture-language*) (زبان علایه یی) و زبان نگارشی (*Sign language*) اینها فعالیتهای مهم بشری و از موضوعات شایسته تفحص و مطالعه استند و گذشته از آن ارتباط مستقیمی با زبان شنیدنی (*Audible speech*) دارد. یگانه علت بیرون کشیدن آنها از ساخته معرف تعریف زبان بجهة سهولت است [۲]، زیر آنها را عیناً بسان زبان شنیدنی نمیتوان تدقیق کرد و همباً انجام تحقیق علمی یکجا یی آنها با گفتار شنیدنی دشوار است. (باقیدار)

[۱] مفهوم «سیواهای ارادی» از آن جهت در تعریف زبان گنجانده می شود که در قدیم و حتی امروز گمان میرفت که زبان یک چیزی ارادی نیست و کلمه هایی -که در موارد معانی مشخصی بکار میروند، هر کدام آنها با معنی و مفهوم خود پیوستگی «طبیعی و ضروری» دارند یعنی غیر از استعمال همان کلمه برای همان مفهوم دیگر چاره یی وجود نداشت. موسس این عقیده افلاطون - دانشمند یونانی است. ولی نظر بدلا لیلیکه درینجا مجال بیان آن نیست زبان یک امر ثقافتی یعنی محصول اجتماعی و یک اعتیاد است بذا بران امر غیر ارادی و طبیعی نیست. رجوع کنید بکتاب *Language* تألیف *Sapir Bloomfield* صفحات (۲۰-۲۲) و *Language* اثر *Sapir* صفحات (۱-۲۰)

حبيب الله تبزى

د پښتو لیک

-۲-

دوی د پښتو مخصوص توری د اسی لیکلی ذی : (۱)

تول = ط	لکه پدی مثال کی	تول = ط
خوک = حوك	خ	= ح
څم = حم	څ	= څ
دیر = دعیر	د	= دء
زره = زرءه	ز	= رء
رنما = رنءا	ن	= نء

بر سیره پر دی دنو مری ګورنی په لیکنوکی د(بن) او (ز) توری هم د(ش)
او (ژ) په بنه لیکل شوی دی

دغه دول د(کث) او (گث) تو پیر هم نه دی پکښی ساتل شوی. بلکه دواړه په
همدا یوه بنه (کث) لیکل شوی دی لکه په لاندی مثالونو کی :

د (ز) په څای د (ژ) دلیکلو مثال:

«خودیر مشق دغشی کېژی هر نبره یې مټ او شست ورته جو زېژی» (۲)

د(بن) په څای د(ش) دلیکلو مثال:

«هر چه په اس شه غشی ولی داهسی یوسور به دی، تردیر و نیزه بازو.» (۳)

د (گث) په څای د (کث) دلیکلو مثال:

(۱) دخوشحال کلیات دک: هار چاپ مخ ۷

(۲) دستار نامه مخ ۴۹

(۳) دستار نامه مخ ۵۳

«مقصوده مددغه خلور ستره دی که یسی تینک کاهم شله، هم گنه هم رنده هم کونکه شی» (۱) دلته یوه دیادونی ورخبره داده چه له یوی خوا خلاف ددغی کورنی دنورو کلمی آثارو دپینبور چاپ دستار نامه کی د(گث) توری هم پدی بنه (گث) لیکل شوی دی اوله بلی خواد دستار نامی خپرونکی وا یسی: «دیر و ادیانو او دوستانو دا خبره خوبنی کره دستار فامه دی په موجوده پینتو رسم خط کی چاپ شی چه عوام تری فائده وا خلی. ولی املاء دی هم داسی نقل شی چه خنگه لیکلی شوی ده.» (۲)

دلته نوسري خه و رایسی چه حقیقت خه دی؟

آیا په دستار نامه کی له آره د(گث) او (گث) تو پیر سره شوی دی او که سره د خپرونکی دپورته خبر و بیاهم بناغلی او سنی کاتب خپل تصرف پکښی کری دی؟ ز ما عقیده داده چه هر و هرو او سنی کاتب خپل تصرف پکښی کری او (گث) پی په (گث) سره اصلاح کری دی. شکه پخپاه همدی چاپ شوی دستار نامه کی هم په خینو شا یونو کی (گث) د(گث) په بنه لیکل شوی دی. لکه په هـخه مثل کی چه مود منه و لیله. مگر په خینو شایونو کی بیا د(گث) په همداننـتـی بـنـهـ (گـثـ) لـیـکـلـ شـوـیـ دـیـ لـکـهـ پـهـ لـانـدـیـ عـبـارتـ کـیـ :

«بـحرـیـ خـوـدـامـیـ وـیـ،ـ دـاـوـارـهـ مـرـغـوـنـهـ چـهـ بـادـشـولـ پـکـښـیـ پـاـچـاـ باـزـ دـیـ.ـ دـاـنوـ» پـهـ پـتـیـ سـتـرـگـیـ سـاـتلـ شـیـ.ـ دـدـهـ دـاـشـرـفـ کـافـیـ دـیـ چـهـ پـهـ وـازـ وـسـتـرـگـوـسـاتـهـ شـیـ» (۳) بـلـهـ دـیـادـوـنـیـ وـرـخـبـرـهـ پـلـیـ ۷۵۰۰ دـپـینـبورـ چـاـپـ دـسـتـارـ نـامـیـ پـهـ لـیـکـ کـیـ نـتـیـ دـ(ـحـ)ـ تـورـیـ هـمـ خـلـافـ دـدـغـیـ کـورـنـیـ دـنـورـ وـ هـنـوـ کـلمـیـ کـتاـ بـونـوـ چـهـ ۷۵۰۰ مـالـیـ دـیـ دـ(ـجـ)ـ پـهـ بـنـهـ رـاـغـلـیـ دـیـ ذـهـ دـ(ـحـ)ـ پـهـ بـنـهـ.

لـکـهـ پـلـیـ عـبـارتـ کـیـ :

«دانـموـ نـجـ روـژـهـ نـورـ طـاعـتـ عـبـادـتـ چـهـ پـرـ تـافـرـضـ شـهـ هـمـ پـدـ اـسـبـبـ چـهـ ماـ نـعـمـتـوـهـ دـظـاـهـرـ دـبـاطـنـ وـ تـانـهـ درـکـرـلـ.ـ» (۴)

(۲) په دستار نامه باندی دناغلی عبد الشکور مقدمه مخ ۶۳

(۱) دستار نامه مخ ۱۴۷

(۴) دستار نامه مخ ۶۳

(۳) دستار نامه مخ ۶۳

ددی لیک څینی نور خصوصیات :

۱- څینی لند *Vowels*، لکه زور، زیر او پیښ په هنو نېټو بندول شوی دی چه په عربی څینی لیکنو کی بندول کیزی .

(وګری دخوشحال او عبدالقادر کلمی دیوانه دمطبو عالودكتابخانی متعلق)
مکر زور کی دنن په دول په جلا دول سره په (۵) او په مرکب دول سره په
(-) بندول شوی دی. اما کله کله رت لویدلی هم. لکه پدالاندی بیتو نوکښی
چه په کلمی دیوانو نوکی لیکل شوی دی :

زما عشق په هنې شان دی لکه وه سنا خا طر هغه سندان دی لکه وه
يا پما با ندی مینه کری دلبره يا می مینه څنی ما ته کری الله
دغه دول زور هم کله کله په نننی دول په (۵) بندول شوی دی لکه پد ای
بیت کی :

پیا به صبر دخوشحال ختکانجه کا را خرگنده شوه سره کری خوله په پانو
۲- کله کله دیر بنکاره *Vowels*، هم چه نن هر مر و په (ی) او (و) يعني
څانته تو رو سره بندول کیزی هلن په زیر او پیښ سره بندول شوی دی لکه
دکلمی دیر ان په لاندی بیت کی چه ورسته دلو مری سری دلو مری (و) نه (ی)
لویدلی ده :

تاو چه زما دخولی بوسه لکه دار و ده غواړم دا دار و دزره پر هار لره کنه
يا په لاندی عبارت کی چه (گوندی) او (غوندی) بی (و) لیکل شویدی :

« له جهله سری ګندی په دیر علم قربیت خلاص شی اما دحماقت نه بوعلاي
غندی سری هم خلاص نه وء ». (۱)

۳- ثقیله (یء) دیر څله دننی فعلی ثقیله (ی) په بشه لیکی لکه په لاندی عباراتو کی :
« حق تعالیٰ یو همز ریء پدھ مهر بازه کرہ ». (۲)

(۱) دستار نامه مخ ۲۶۹

(۲) دستار نامه مخ ۱۷۷ - ۱۷۸

یادا چه : «دصحراء هوسیء پری بی هوشی شی (۱) ». دمیز اخان انصاری او دولت په دیوانو نوکی کله کله د(خ) په څای دال ور لاندی یونکی لیکل شوی دی (۲) دعبدالقادر په کلمی دیوان کی هم داتوری په همدی بنهه لیدل شوی دی . (۳) ددی کورنی دلیاک دور څخی خرگند ممیزات :

۱- کښ - کښی .

هغه غز چه دپورته لفظ دویلو په وخت کی ددغه لفظ په پای کی او ریدل کیزی او په پښتو کی نن په څانته توری یعنی مجھوله (ی) بنو دل کیزی ، دخوشحال دکورنی په لیکنو کی هم په توری یعنی (ی) سره بنو دل شوی دی . مگر دپښتو په تازه لیکنو کی ترڅو کاله دمه خه پوری هم دغه لفظ بی (ی) یعنی (کښ) لیکل شوی دی ؟ لکه دا چه د خوشحال دکایا تو دکندهار ډچاپ په مقدمه کی مقدمه لیکو نکی لیکی : ډالفظ - کښی - دخوشحال دکورنی په تو لو کلمی دیوانو نوکی په - ی - لیکل شوی دی . مگر او س بی - ی - لیکل کیزی . (۴) دغه دول په پښتونستان کی تراویه هم دالفظ اکثر بی (ی) لیکل کیزی لکه دا چه دپښور ډچاپ دستار نامی خپرو نکی دنوموری کتاب په مقدمه کی لیکی :

«په ننی املاء یو لفظ لیکل شی - کښ - یه پخوانی املاء یعنی ، دستار نامی په قدیمه اهلکی ، لیکل شی - کښی - . (۵)

۲- «ینی چه پښتو کی غائب ضمیرا و ناقص فعل دی کله د(ی) په بنهه لیکل شوی دی او کله د(ی) .

۳- (په) او (له) اکثر دکلماتو سره یو څای لیکی لکه په لابدی عباراتو کی :

«درست کتاب پمقدمه ، پدوه بابه ، پیوه خاتمه تر تیب شوی دی . (۶)

یادا چه :

«لدي بابه وي دير دی اما کتاب طول وته شئی . » (۷)

(۱) دستار نامه مخ ۱۸۱ گنه ۳
(۲) پښتو کال ۱۹۵۸

(۱) دستار نامه مخ ۱۸۱

(۲) دخوشحال ختک کلیات د کندهار چاپ

(۲) و ګوری دعبدالقادر کلمی دیوان

(۳) دپښور چاپ دستار نامی مقدمه .

(۳) دپښور چاپ دستار نامی مقدمه .

(۴) دستار نامه مخ ۲۰

(۴) دستار نامه مخ ۲۰

٤ - دن په اصطلاح دمجهولی، معروفی او مليني (ی) شه تو پیر دتوري له معخنه نه سره ليدل کيزي لکه په لاندي عبارت کي:

« دسپسي بنکارا گرچه بنه بنکاردي اما خای طلب دي. او ميء-دان غواری، چه لورژور ځنګل نهوي. ياهسى سواره غواری چه ورپسى ز غلوی. » (۱)

٥ - ددى گورنى په لیکنو کي تر هغه (و) نه وروسته چه دپار سودتاً کید د «ب» په مقابل کي د «Prefix» په دول راشى یوه (۵) هم لیکل شوی ده لکه په لاندي عبارت کي:

« هر چه په حکم دحدیث دستار دباب - چه - ما ليد لى دی هغه به هم درته وه وايم. » (۲)

دمعز اله ديوان :

پدی برخه کي یوه ديره دخوند خبره دمعز اله دکلمي دیوان دی چه ده په خپل کلم په (۱۱۵۹ھ) کي لیکلی دی.

معز اله دعبدالقادر هم عصر او یونکره شاعر دی چه یسی دعبدالقادر سره په هغى تاريخي مشاعره که ګابون هم کري دی، کومه چه دخوشحال با باپدی بیت پسی روانيه شوی ده : (۳)

چه خوشحال خنک یسی وايسی په پښتو ژبه «خبری په پار سی ژبه، به نه وي که پوهیزی سخن هسی» عبدالقادر خان ددى بدلي قافيه اړولی ده او دخپل پلا رشاعر انه استقبال یسی پدی دول کري دی:

لکه زه په یار مفتون یم بل به نه وي مفترن هسی + لکه زه پسی محزن یم بل به نه وي محزن هسی
ددي غزل په مقطع کي عبدالقار لکه خپل پلا ر هسی و باري:

DAGZL PHE PSHNTOR ZBE CHE BIAN ABDELQADIR KER

دروغجن یم که بسی خانه وايسی بل یو پښتون هسی (۴)

(۱) دستار نامه مخ ۴ ۲ - دستار نامه مخ ۴

(۲) و گورنى پښتو کال ۱۹۵۸ گنه ۳، او پښتنه شعر اتونک ۱ مخ ۱۸۴

(۴) عبدالقادر کلمي ديوان - دمطبو عاتو دکابخاني.

دمعزاله دهقه غزل یوبیت چه یسی پدی مشاعره کی و یلی هفه دادی:

دا زما دآه داد خوادی چه دحسن دا منگیر شو

ستادمخله خطه ماشه معلو میزی مضمون هسی

په مقطع که دعبدالقادر خواب داسی و رکوی:

معزاله دی خواب و کرپه پښتو عبدال قادره!

او س ثانی دستا پیدا شویه دادور پښتون هسی (۱)

لنده دا چه معزاله دعبدالقادر سره په یوه مهال کی ژوند کری دی مگر
دنو موری شاعر (معزاله) په کلامی دیوان کی شینی داسی پښتو توری ليدل کیزی چه
دخوشحال دکورنی و روستیو کسانو هم نه دی استعمال کری. مثلاً دی دپښتو د (د)
ر، ز، ب، بـ) توری کت میت په همداننی بنه لیکی . (۲) مگر خوشحال خان دکورنی
په لیکنو کی بیاداسی نه دی
بله خبره دمعزاله په دیوان کی داده چه دی دپښتونننی د (خ) او (خ) توری دواره
په یوه بنه یعنی داسی (خ) لیکی نه داچه دی هر غزته شحاته تورو لیکی . (۳)
مثلاً دی (وروشه) د (وروشه) په بنه داسی لیکی چه د (خ) لاندی یوه همزه تهورته
نبه هم لیکی .

دغه دول (خنگه) هم داسی لیکی چه (خ) لاندی دغه همزه تهورته نبه ور لیکی
او دا پخپله هم دمعزاله دلیک یوه بنکاره توپیروی د خوشحال دکورنی
دلیـک سره . (نور بیا)

(۱) پښتانه شعر اتوک ۱ مخ ۲۹۲

(۲) پښتو کال ۱۹۵۸ گنہ ۳

(۳) پښتو همدغه گنہ

ازولن

ترجمه هاله

نمہبود لیزرم

Symbolism

- ۲ -

مگر در آخرین نمایشات منشورالبسن ، غولها و اشباح اشعار دراما تیکی او بار دیگر میخواست که به مهمانهانه طبقه متوسط دزدیده داخل گردد؛ بالاخره اشعار نیچرلستی مجبور بود که در قالب خود رخنه هایی وارد آرد. سر اسر جهان پر از بخار، در هم و بر هم و باهیت رو مانتیکی بکلی ممنوع و در هم فشرده گردیده بود، ولی درینوقت نقطه نظر مادی و تحقیکی ماشین های محرك نیچرلیزم به متشنج ساختن خیالات شاعر آغاز کرده بود ، میخواست چیزی را که او احساس میکند غیرقابل منتقل ثابت سازد . خنیا گر متوجه فوایش دادن تاراست مگر صنعتگر اور ارسوا میسازد . چنانچه هویس مافز ، لیکو نت دولیل را «ظرف فازی پر صدا» میخوازد و ردزورت پوپ را مورد انتقادات شدید قرار میدهد . ادبیات بار دیگر از قطب کلامیکی علمی به قطب رو مانتیکی شعری بر میگردد . این عکس العمل دومی که به عکس العمل رو مانتیکی قرن گذشته مطابقت دارد ، در فرانسه بنام سمبولیزم یاد گردیده است .

انسان ، هنگام نگارش تاریخ ادبیات ، باید بتأثیرات این جنبش ها و عکس جنبش ها که بدقت هم دیگر را دنبال مینمایند ، تسلیم شود . گریار و مانتسیز مقرن فرده بنیان تعقل قرن هزاره را از بین و بین کشیده بود و میخواست صحنه ایرا که تمایلات نیچرلیزم مطرح ساخته بود اشغال کند ، مالر می رمبو بودند که نیچرلیزم را بابامبها منفجر ساختند.

البته چیزی که رخ میدهد عبارت از مرعی داشتن یکدسته و اعدو مفکوره هایی است که یکدسته دیگر آنرا کاملاً منسون خوارنداده ، بر عکس نهایت انکشاوش داده بود

که در آن حالت از یک طرف فلا بر ت در عین زمانیکه وضع و طبیعت رو مانتیکی را تنظیم و انتقاد می کند در نثر خود شنیدن، دیدن و حس کردن را در قالب احساسات لطیف رو مانسیزم افاده می کند، از طرف دیگر، قسمتی از اعضای مکتبی، از تأثیرات بیرونی متأثر نشده به تعمیل قواعد آن ادامه داده از امکانات آن استفاده بیشتر مینماید در حالیکه تقریباً دیگر آن آفر را ترک گفته اند.

درینجا من آن نویسنده کانی را و انmod می سازم که در نگارشات شان میلانی یا پیروی از شیوه و اضع و عالی مکتبی بمشاهده میرسد. هر چند، اکنون رو مانتیک هایی را مورد مطالعه قرار می دهیم که در اسلوبهای معین، رو مانسیزم را یا نسبت به شا تو بریان و موسه پیش برد و یا نسبت به بازرن و ورد زورت ابتدا پیرو سمبولیزم گردیده بعد در دیف بیش قراول آن قرار گرفته اند.

یکی ازینها یک نویسنده فرانسوی بود که خود را گیرارددی نزول مینماید. گیرارددی نزول زمانی بد یوانگی مبتلا گردید، و معمولاً بنابر واعیت خارجی احساسات و خیالات خود را مغشو ش ساخت. او عقیده داشت جهانی را که مشاهده می کنیم دارای یک شکل صمیمی تر می باشد. نسبت با آنچه معمولاً قیاس می شردد چنانچه حتی خوابها و خیالات ما بنوعی با واقعیت رابطه دارد. وی در یکی از غزلیات خود از ورد زورت می برد. در «صور طبیعت در آسمان» و «اشیاع پیغوله ها» و «یک روح پاک زیر سنگ تو ده ها» با چشم هاییکه پشت پرده را دیده نمیتوانند پشت دیوار را می بینند.

مگر پیغمبر سمبولیزم اگر ان پو بود. بصورت عمومی حقیقت دارد که، در او اسطوره، پو، هاتارن، ملویلی، وایتمان و حتی امرسن، از جمله نویسنده کان رو مانتیک اضلاع متعدد بشمار میروند، آنها می خواستند که بسمت سمبولیزم گراییده آنرا از کشاف دهند، یکی از وقایع مهم تاریخ ابتدای جنبش سمبولیزم شناخته شدن پوت و سلط بود لبر بود، وقتیکه بود لبر، یکی رو مانتیک سابق، برای او لین بار در سال ۱۸۴۷ آثار پورا خوازد «یک اضطراب عجیبی احساس کرد».

وقتیکه درستونهای مجالات امریکا آثار پورا دیدربین آنها داستانها و اشعاری را یافته، اظهار کرد که «خودش قبل» بطور مبهم و پراگنده در اطراف آنها فکر کرده بود، برای نوشت امثال آن دلچسپی و هیجان واقعی ای دروی پدید آمد. بودلیر، در ۱۸۵۲، ترجمه یک جلد داستانهای پورا نشر کرد؛ که ازان بعد تأثیر پودر ادبیات فرانسه رول بس مهمی را بازی کرد نوشته های انتقادی پو اولین آثار مقدس جنبش سمبوليزم را فراهم ساخت، زیرا او چیزهایی را که یک پروگرام جدید ادبی را تشکیل میدهد، تحت قاعده درآورده بود. او بسی قیدی رومانتیک را اصلاح و وضع افرادی آنرا از بین برداشت، در عین حال این کار راه ذهن باشتر تأثیرات نیچر لستک بلکه در حدود رومانتیک انجام داده. البته، نقاط زیاد مشترکی بین اشعار پو و اشعار رومانتیکی کلبر جمانند کوبله خان، وجود داشت، طوریکه بین اشعار منتشر او و نشر و ماننتیک بعضی چنین های رومانتیزم، در انتقال آن به شیوه مختلفی کمک کرد. بطور مثال پوچنین می نویسد: «میدانم که غیر محدود دیت یک عنصر موسيقی حقيقي [شعر] است مراد من از طرز ادادی درست موسيقی است... یک غیر محدود دیت دلالت کننده یک تأثیر مبهم و روحی» تخمین غیر محدود دیت موسيقی یکی از غاییه مهم سمبوليزم قرار گرفت. این تأثیر غیر محدود دیت نه تنها از راه اختلاط جهان خیالی با جهان حقيقي بوجود آمد؛ بلکه از راه اختلاط ادراکات هواس مختلف بعیدان آمد. پودریکی از اشعار شنشان میدهد که آواز نزدیک شدن قاریکی را می شنود و هواس مرگ را تعقیب میکند: «شب فرا رسید، با ظلمت آن یک نار احتی و بیقراری شدید. فشار و زنی سنگین اند ام را اذیت کرد، و محسوس بود. آواز حزینی بگوش رسید که باطنین بعید آواز موجیکه بساحل می خورد شباهت نداشت، مگر تاریکی شدید و متداوم، که او لین شفق با آن شروع می شود، بقوه خود افزوده بود، ناگهان چراغها به خانه آورده شد... از شعله هر چراغ لحن خوش آهنگی بصوب گوش بهایم بر اهافتاد» این نوع طرز ادادی

احساسات مافوق عقل یک چیز تازه سالهای چهلم قرن گذشته بود - طور یکه اشعار موزیکال غیر معقول و خواب مانند انا بل و یولا لیوم ، اینها با نقلابی در فرانسه کملک کردند . شاید فهم تاثیر پو امر و ز برای یک انگلیسی زبان مشکل باشد ؟ حتی وقتیکه این خواننده بخواهد مسیر ایزم فرانسر امطالعه کند ضرور بتعجب اند رخواه شد . اختلاط شبیهات و استعارات و ترکیب هیجان و عقل اختلاط اطوار عالی و مبتذل و چیزهای مادی و روحی - تما مآ در نظر او مناسب و آشنایند . زیرا او آنها در اشعار قرنها شانزده و هفده دانسته است شکسپیر - و دیگر شعرای عصر الیزابت اینها را ، بدون آنکه با فرمایه های علمی استدلال کنند ، انجام داده اند . آیا این زبان طبیعی شعر نیست ؟ آیا این نمونه یا معياری نیست که . در ادبیات قرن هژدهم انگلیسی یک بدعت بود ، رومانتیک ها بدان به وجهی بهتر مراجعه کردن ؟

بخاطر باید داشت که اکشاف شعر فرانسوی بکلی از اکشاف شعر انگلیسی اختلاف داشت . میشل گرید که در قرن شانزده ادبیات فرانسه حد اعتدال بین را بلياس و رنسار را اختیار کرده بود وی از ینکه رنسار مظفر میشود اظهار تأسف میکند زیرا شیوه را بلياس معادل شیوه شعرای مادر عصر الیزابت بود ، در صورتیکه شیوه رنسار به میشل چیزهای بخشیده بود که در برابر طبیعت فرانسوی ناقص خشک و مبتذل بود ، و عنعنات کلاسیکی که وضوح ، همتا نت و سادگی بود مولیر و راسین آنرا با و جرسانیده بودند کلاسیسم قرن هژدهم انگلیسی ، عصر جانسن و پوپ ، با مقایسه کلاسیسم فرانسوی که بعدا زرننس ادبیات آنها را زیر تسلط درآورده بود ، یک تمایل بی اثر کوتاه بود ، ابتکارات جسور اند انقلاب رومانتیک فرانسه ، با وجود آشوبها یی که بان همراه ایی کرد ، از نقطه نظر خواننده انگلیسی باید کر کتر معتدل حیرت انگیز نمو دارد . روی هم رفته ، کلریج ، میشل و کیتسن - با وجود پوپ و جانسن - محبور بودند که متوجه شکسپیر و متن برگردند . لاکن برای یک فرانسوی قرن هژدهم مانند ولیتر ، شکسپیر -

غیر قابل فهم بود، و برای فرانسوی روایات کلاسیکی او ائل قرن نزد ه طرز ادای هوگو هنگام حرمت بود: فرانسوی به این نوع رنگ آمیزیها می خوش آیند و یا استعمال آزادانه لغات معتاد نبود علاوه آن فرانسویها، نسبت با انگلیسیها قوانین موژون را بشدت در هم شکستند با آنهم و کتر هوگو از تنوع و آزادی شکسپیر هنوز بسیار دور افتاده بود. اگر شهر میشل را با یکی از الفردو موس مقایسه کنیم از بعضی جهات بصورت غریبی، باهم شباخت دارند: هر دونفس یک آه رومانتیک اند که جاده فخوت آمیز شباب را می پیمایند. زبان شاعر فرانسوی همیشه واضح و منطقی است در حالیکه شاعر انگلیسی خیالاتی را بیان میکند که مهم بوده از لحاظ منطق باهم سر نمی خورند.

جنیش سمبولیستیک آن قوانین و زنی فرانسوی را که رومانتیک ها سالم گذاشته بودند، در هم شکست، بالاخره موفق گردیده و ضماحت منطقی روایات کلاسیکی فرانسوی را تماماً بدر یا انداخت، که رومانتیک ها هنوز آنرا محترم می شمردند. این شیوه در منابع بسیار بیگانه - جرمنی، فنلاندی، یونانی معاصر و مخصوصاً انگلیسی، پروشن یافته. ورلین در انگلستان زندگی گرده انگلیسی را بیک میدانست؛ مالر مهیک پروفیسر زبان انگلیسی بود، و بودلیر، طوریکه پیشتر گفته شد، زمینه جنیش را از راه ترجمه مقالات و اشعار پو برای ساخته بود. دو شاعر سمبولیست، ستوارت میرل و فرانس دو ل گریفن، امریکایی های بودند. که در فرانسه بسر برده آثار خود را بزبان فرانسوی نگاشته بودند، یک امریکایی امروز *Chevauchee d. yeldis* میکنند، در حالیکه سمبولیزم هنوز تازگی داشت. این منظمه چطر ریکی از شاهکارهای قبول شده میتراند: برای ماء طبوع، نه انقلابی مینماید اگر تو ماس بیلی الدرج زیر تاثیر بر ونگ رفته میبود چیزی غیر ممکن نمی نوشت. جای تعجب است که ویل گریفن هنوز هم بحیث یک شاعر مهم بحساب میرود. نکته مهم اینست که او کاری کرد که هیچ فرانسوی قدرت آنرا نداشت: او

توانست که الکترندرین کلاسیکی را در هم شکند، او تا اندازه ای طور یکه
یک خواننده انگلیسی میداند، از او زان فرانسوی صرف نظر کرده ا و زان
انگلیسی را داخل نگارشات فرانسوی ساخت. فرانسوی ها آنرا «شعر آزاد» نامیدند
مگر مانند بسیاری از منظومه های ماتاوارنو لدو برو ننگ دارای آزادی غیر منظم است
چیز یکه پورا از دیگر رو مانعیک های انگلیسی زبان امتیاز داده بسرای
فرانسوی ها قابل قبول ساخت، دلچسپی او به تیوری زیبا یسی شناسی بود.
فرانسویها نسبت به انگلیس ها بیشتر در باره ادبیات استدلال کرده اند، آنها
می خواهند بدانند که چه میکنند و چرا، انتقاد ادبی شان بحیث ترجمان با استقامتی
برای ادبیات بعدی آنها خدمت کرده است. تیوری ادبی پو برای اولین بار
در فرانسه، در حالیکه دیگر جایی بدان تو جه نمی شد، مطا لعه و
تو ضیح گردید. اگر چه تاثیرات و تبعات سمبولیزم در انگلیسی
آشنا بنظر میرسید و اگر چه سمبولیست ها گاهی مستقیماً مدیون
انگلیسی بودند - جنبش سمبولیزم فرانسه بر علی یک نوع زیبایی شناسی آزاد و
منحصری بود که از انگلیسی اختلاف داشت. برای اینکه انسان شخصیتی را پیدا
کند که بار هر سمبولیزم انگلیسی، ستيفن مالرم، مقایسه کند باید به کلریج مراجعه
شود. پاول والری می گوید طور یکه مالرم بزرگترین شاعر فرانسوی عصر خود
بود یکی از ملی ترین شعر ایز بود. مگر مالرم یک شاعر ملی نبود: او برای حصول
معاش قدریس میکرد، کم می نوشت و کم نشر میکرد. با آنهم توده او را استهدا
و تهدید میکرد، او میگفت که اشعارش بیهوده ولا تائلات است او در اپارتمنان
کوچک خود، در پاریس، بر و زهای سه شنبه دعوتی ترتیب میداد، بر ذویستد گان
جوان تاثیری عجیبی اندانخته بود - بر فرانسوی و انگلیسی هردو در اطاق خود، که
از کل کین آن آواز مو ترا هادا خل می شد، به مباحثات ادبی می پرداخت، مالرم
بازگاههای متغیر در حالیکه سگرت می کشید، طور یکه عادت داشت نگریسته میگفت
«میان خود جهان قدری دو در اقرار بدھید» و در باره شعر «در آنجا فضایی

بود «آرام و تقریباً مذهبی» مالرمه، افتخار حیات درون داشت، یکی از رفقایش می‌گفت «او شخص با هوصله، تو هین شده و نهایت حلیم بود» خانم ش در کنارش گلدوزی میکرد و دخترش متوجه در واژه می‌بود.

اینک هویسمن، وستلر، دیگیاس، موریاس، لا فورگ، ول گریفن، پاول والری، هنری دی رینه، پیر لوئیز، پاول کلاودل، رمی دو گورمو، اندره ژید اسکار وایلر، آترس میون، جارج هور و دیتسن آمدند.

زیرا مالرمه یک مرشد بزرگ و حقیقی ادبیات بود: او یک موضوع فاممکن را اختیار کرده بود آنرا بالختال حواس تعقیب میکرد، تمام حیات خود را وقف فعالیتی کرد که برای شعرکاری را که قبل انجام داده نشده جامه عمل پوشاند، طوریکه تیبادت گفته، او مشغول «یک تجربه بسی مزه شعری بود، که در آنجا برای شش هاهوای تاب تنفس دیده نمی شد» پس آباین احساس رقیق چه بود که بعقیده مالرمه برای استعمال کلمات قبایل از روشن پوپیروی میکرد؟ آیا اهمیت تجارب شعری او چه بود که بنظر خودش جذاب بود در حالیکه شعر ای دیگری سعی میکردند که آنرا از سرگیر ند؟

در قسمت پو من توجه خود را به اختلاط ادراکات حواس مختلف مبذول داشته ام و نیز به مجاهداتی که تأثیرات شعر رابر موسيقی تخمین نمایم. باید علاوه کرده گفت که تأثیر و اگر عیناً باند ازه یک شاعر برای سمبولیزم مهم و با ارزش است: در فرستنیکه موسيقی روما نتیک بادبیات بسیار نزد یک گردیده بود، ادبیات شیفته موسيقی بود. در باره افکار گیرارد دی نرول، خیال و حقیقت، احساسات و تخیلات، از یکطرف، و آنچه را که کرده و دیده میتوانیم، من گفته ام. سمبولیزم میل داشت که شعر را، نسبت با آنکه در رومانسیزم بود، موضوع احساسات و افعالات سازد: فی الحقیقت، سمبولیزم گاهی شعر را آنقدر به علاقه مخصوص شاعر ارتباط میداد که برای خواننده غیرقابل افاده میساخته بار یکی و مشکلی مخصوص سمبولیزم از نامش پیداست. این نام اکثر مورد شکایت قرار میگرفت زیرا بر بعضی جنبه های متاعی که گذاشته شده بود نامناسب بود. علایم سمبولیزم باید برای تعریق از علایم عادی تعریف و تفسیر گردد - علامه ایکه

مطابق آن صلیب علامه عیسویت یاستاره ها و خطه ها علامه اصلاح متعدد است این سمبولیزم حتی از سمبولیزم دانست فرق دارد. زیرا شکل اشیای سمبولیزم مرسوم و ثابت است؛ سمبولیزم « دیوانی کو میدی » مرسوم، معنی و منطقی است. لاکن علایم مکتب سمبولیزم برای ارائه افکار رشناس حسب دلخواه انتخاب و بکار برده می شود اینها یک نوع نقابی است که برخ افکار کشیده می شوند مالرمه میگوید « مکتب پارناسین اشیار اطور یکه هست بمقابل ما قرار میدهد ازینرو از لحاظ روز آنها فقیر هستند: آنها ذهن را از خوشی ولذت عقیده ایکه ابداع مینمایند محروم میسازند. نامیدن یک شی عبارت ازین بردن سه ربع لذت شعری است که از قناعت حاصل شدن تدریجی محروم است. اظهار و احضار کردن آن چیزی است که خیال را افسون میکند. فز دیگر ساختن فهم اشیا نسبت به اظهار واضح آنها یکی از غایه های ادبی سمبولیزم بود. فرضیه هایکه مارا به سمبولیزم گماشت، و امیدار دکه دکتورین های ذیل را تحت قاعده درآریم: هر تأثیر و احساس و هر لحظه شعوری در اشخاص مختلف فرق دارد، بالنتیجه، ترجمه و تفسیر احساسات، طور یکه باز بانعادی و آفاقی ادبیات صورت میگیرد، فاممکن است. هر شاعر دارای شخصیت مشخص است، هر یکی از لحظات زندگی اور نگات مخصوصی دارد، رنگ مخصوص آن در ترکیب عناصر است. بر هر شاعر است تاز بان مخصوص را اختراع کند که قدرت اظهار و ارائه شخصیت و احساسات او را داشته باشد. برای این کار باید از علایم استفاده کند: اشیای مخصوص، پژوه و مهم مستقیماً شرح و ایضاح شده نمیتواند، مگر از راه تسلیل الفاظ و خیالاتی که آنرا بخواننده انتقال میدهد. خود سمبیل است ها، دارای افکار ترسیمی تأثیرات مانند موسيقی در شعر، این خیالات را طوری فکر میکنند که مانند نغمات موسيقی دارای یک ارزش معنوی میباشد مگر الفاظ کلام مانو ته های موسيقی نمیباشد، چیزیکه حقیقتاً علایم سمبولیزم است معجاز هایی است که از ماده های خود کاملاً جدا نمیباشد زیرا یک نفر نمیتواند زیادتر از درجه معین ذوق خود از رنگی و یا آو ازی حظ بیرد: یک نفر باید قیاس کند که استعارات برای چه بکار برده شده است. سمبولیزم باید از راه قصد و کوشش و دقت مطالعه تعریف

گردد. یک ترکیب بیچیده افکار که تو سط اختلاط مجاز هانشان داده شده. تاحسیات و قثرات مخصوص شخص را افاده بتواند.

جنیش سمبوليزم ابتدا به پیمانه زیادی به فرانسه اختصاص داشت و اساساً نوع تصوفی شعر منحصر بود، بمروز زمان در سرتا سر جهان غرب منتشر شد و اساسات آن به پیمانه بکار برده شد که بفکر بانیان باحرارت آن خطور نمیکرد. دی دوگور مون، یک قهرمان بر جسته انتقادی جنیش، از هیجان خود درباره شعر نو که آنرا در یکی از مجلات کوچک الماری کتابهای خود یافته بود چنین حکایت میکند: «وقتیکه آنرا امروز کردم، چنان یک طپش خفیف زیبایی شناسی و تأثیر مطبوع چیزی تازه را در خود احساس کردم که برای جوانی نهایت پر کیف است» گمان کردم که آنرا نمیخوانم بلکه در خواب میبینم. لکسمبرک با اوائل اپریل در حد کمال بود: آنجا را عبور کرده به ایودی اساس رفتم، در اطراف ادبیات جدید بسیار فکر کردم که با اثر تغییر مکان بامن موافق آمد نسبت به شغلی که مرا بیاریس آورده. در برابر چیز هایی که تا آنروز نوشته بودم یک حسن تمنفر در من پدید آمد . . . در ظرف کمتر از یک ساعت معلومات ادبی من بکای عوض گردید». بتیس در سال ۱۸۹۷ چنین نوشت: «عکس العمل در برابر طرفداران منکر وحی والهام قرن هشده با عکس العمل در برابر مادیوز قرن نزدیک بهم آمیخته شد، جنیش سمبولیکی، در جرمی در واگز، در انگلستان در طرفداران پری را فایلاتها، در فرانسه درولیرزدی لی اسلی ادام و مالرمه و مترلنگ بحد کمال رسید، تخیل ایسن و دی انوزیو، را تحریک نمود».

ما امروز از جنیش سمبولیکی انگلستان بحثی نمیکنیم، همانند بتیس درباره نویسنده گانی فکر نمیکنیم که آنها خود را متعلق به جنیش سمبولیکی میدانند؛ با آنهم تأثیر مالرمه و پیروانش در خارج فرانسه شدیداً احساس میشد، دانستن و قایع مخصوص ادبیات انگلیسی بدون داشتن معلومات سمبولیکی مشکل است. فی الحقیقت، اگر انتقاد ادبی انگلیسی و امریکائی خرد را نیست نشانداده از رهگذری است که با آثار نویسنده گان جدیدی مواجه شده اند که آثار آنها نتیجه یک انقلاب ادبی ایست که خارج ساحه ادبیات انگلیسی صورت گرفته است. وضع جنیش رومناتیک چیز مختص است: در یاقه های ورزشی ترسیمات انگلیسی بود؛ حملات

لوكارت بر كيتس و تاختن های بايرن بر جفری ضربه هایی بود که بر پیکر يك جنگ داخلی انگلستان وارد آمد. مگر با وجود پری را فایلا تها، که شبیه سمبولیزم براه افتاده بودند، با وجود «جمال پسندان» و «منحطین» انگلیسي که بدون کدام ابتكاری از فرانسوی تقلید میکردند، محاربه سمبولیزم انگلیسي بصورت مناسبی خاتمه نیافت. بنابران، در حالیکه ذویسند گان فرانسوی مانند والری و پروست که در دوران جنبش سمبولیکی تربیه گردیده بودند از راه افتقاد ادبی فرانسوی خوبتر شناخته شده قدردانی گردیدند، مگر منقادین مما لک انگلیسي زبان نمیدانند که بانویسندگانی چون الیوت و جانسن چسان معامله کنند. مخصوصاً وقتیکه این ذویسندگان عناصر زبان فرانسوی را وارد زبان انگلیسي شناختند. انتقادی فلسفی مخصوصاً تیوری زیبایی بحد افراط بصورت شعوری آنها را متاثر ساخت شاید برای بعضی از رهبران ادبیات انگلیسي- ادبیات بعد از جنگ. آسان باشد که از مثال های پاریس استفاده کنند زیرا آنها خودشان انگلیسي نبودند.

از ذویسندگان انگلیسي که من در اینجا بحث میکنم یکی بیتس آیرلندی بود بهمان آسانی متوجه پاریس میگردد که بانگلستان میگردد. جایس نیز یک آیرلندی بود که در خارج انگلستان بسر برده آثار خود را در دیگر ممالک اروپائی نگاشته، الیوت و گرتود شتاين امریکائی های اندکه در خارج بسر برده اند. آثار این ذویسندگان با ادامه ویا توسعه سمبولیزم بوده است. بیتس در لندن کوشید تا با فرانسوی مسابقه کند، زمینه را برای نشوونمای مظفرانه سمبولیزم در سرزمین آیرلند فراهم ساخت. الیوت بهمان اندازه ایکه در عصر ایزابت مستعد قبول تأثیر سمبولیست ها میگردد در قدیمترین اشعار خود چنین بوده است. جایس، یکی از بزرگان نیچر لزم، همانقدر بزرگ است که فلا بر بوش، موءفق گردید که هنود های سمبولیزم را، در قسمت تشخیص قهرمانان و حالات مختلف اذهان شان، در درامه ها نمایش دهد. گرتود شتاين طوری اساسات والرمه را پیش برده که برای دیگران ناممکن بود که شاید در آخر آنها را به بیهودگی کشانیده باشد. هر چند که این اساسات، تحت شرائط مناسب در جه اعتبر خود را حفظ میکند؛ قوت و ضعف هر دو، ممیزه بزرگ ادبیات بعد از جنگ طبعاً از اشعار سمبولیست ها استنباط میگردد که شاید مطالعه کرده باشد.

دو یستاده: پروفسور جان کوب

مترجم: علی محمد زهاد

بی نظمی و تحول اجتماعی

جامعه شنا سان، متفکرین و نویسنده کان مدرسه عنجه در باره آن شرایط اجتماع که بنام «بی نظمی اجتماعی» مورد بررسی قرار میگیرد، علاقه و دلچسپی زیادی نشان میدهدند. تبع و تفکر امروز در مقابل این طرز تفکر علامه سوا لیه بزرگی را میگذارد. در حقیقت، دربرابر این طرز تفکر با اندازه اتفاقا دات جدی وا ساسی قد علم کرده که حتی انسان ریاست را کلی به شک و تردید می اندازد. درین گفتار از سه موضوع زیر بحث بعمل می آید:

(۱) مفکره «بی نظمی اجتماعی» چطور رشد و نمو کرد و چه سودی از آن متصور بود؟

(۲) اگر این مفکره را از نومورد تفکر قرار دهیم بحال ماجه سودی خواهد داشت؟

(۳) شرایطی را که در سابق ته عنوان «بی نظمی اجتماعی» بررسی میگیرد دید چسان میتوان تفسیر و تأویل کرد؟

بی نظمی اجتماعی چیست؟

میدانیم که جامعه از اشخاص و گروهها تشکیل نه تنها از لحاظ همزیستی بلکه از نگاه علایق فرهنگی، اعتقادی و عنصری صورت میگیرد. اکثر متبوعین جامعه میدانند که گاه این رشته های وصل شده اجتماعی از هم گسیخته در نتیجه درکردار و رفتار مردم یک و ضع غیرعادی عطف توجه میکند. از آنجاییکه این نوع شرایط مغایر نظم و نسق میباشد بی منطق خواهد بود که بنام «بی نظمی» یاد گردد.

برای اینکه موضوع را درست تحلیل کرده بتوانیم مثال بسطی را از نظر میگذرانیم: فرض میکنیم که یک مسابقه بیس بال در حال جریان است. بازیگران هر دو طرف مطابق قول این بازی رفتار میکنند. تماشاییان، گرچه یک

طرف و یا طرف دیگری علاقه دارند، قضایت حکم را می‌پذیرند. اما گاهی یا نهاد شاچیان قضاوت اورا دور از عدالت میدانند و یا حقیقتاً او سهو و اضحت را مرتکب می‌گردند. بطور معمول، بازیگران بالهجه فرمی‌حادثه را با و خاطر نشان می‌سازند. مگر تماد شاچیان این چنین یکث فیصله ناعادلانه را با هیاهیوئی استقبال می‌کنند، گرچه این وضع خلاف تهدیب بازی است، با آنهم این یکث امر عادی می‌باشد. ناگفته نماند اگر از بازیگری خشونت بیموردی سرزفت حکم میتواند اورا از میدان طرد نماید و اگر کدام تماد شاچی نیز از دایره تهدیب خارج شود اورا نیز از صحنه تماد شایرون کشیده میتواند و اگر خودش نیز قضاوت‌های نادرست و بیمورد ننماید، مطابق قانون بازی ردمیگردد. چه برای تمام بازیها سیستم وقوائی و وضع شده است. حالا فرض می‌کنیم که بازیگران بیس بال از فیصله و قضاوت حکم سرکشی می‌کنند و بالای همدیگر می‌تازند، در عین زمان تماد شاچیان نیز جاهای خود را اترک داده درین گیرودار داخل می‌شوند و بطر فداری جانبی می‌پردازند؛ در نتیجه یک نوع بی‌نظمی رونما می‌گردد. در همین فرصت است، مرحله مخصوص بی‌انتظامی، که قانون کاری نمیتواند. گرچه ممکن است، بعد از یک مشغوشیت، بازی یادوباره شروع گردد و یا بکلی شروع نگردد؛ بهر صورت این وضع یک نوع بی‌نظمی گفته می‌شود.

شاید متبعین، از مثال فوق درک کرده باشند که بی‌نظمی تنها معلول بعلت تصادم و برآشتفتگی جسمانی نمیباشد بی‌انتظامی وقتی بوقوع می‌آید که اشخاص پرسیپ‌هایی را رهنما کردار خود قرار دهند که بار و شها و سیستم مقرره مغایرت بهم رساند یا بعباره دیگر مغایر قانون موضوعه واقع گردد. طور مثال، بازیگران بیس بال حق دارند که بازی کنندمگر حق جنگ و جنجال را ندارند و همچنین تماد شاچیان حق دارند که از جاهای معینه خود بازی را تماد کنند ولی حق آنرا ندارند که در قضاوت حکم مداخله کنند. سیرت واقعی بی‌نظمی وقتی تشخیص شده میتواند که رسوم و عادات مقرره از فعالیت باز ها زد، در صورت وقوع چنین امر، مغشوشه بوجود می‌آید.

مثال بیس بال یک مثال بسیار ساده و بسیط بوده و نمیتواند در مورد کایه مسائل

اجتماعی حیثیت نمونه بارزی را داشته باشد با آنکه علاوه کلیه بی نظمی‌ها، بصورت عمومی، یکسان می‌باشد: مردم از قوای این و اصول معینه تجاوز می‌کند.

خانواده:

بعضی از محققین عقیده دارند که خانواده‌های معاصر امریکایی دستخوش یکث بی نظمی گردیده است، زیرا قسمی از مردم دست بطلاق میزند، عده‌های از تولد اطفال جاوه‌گیری می‌کنند و قسمی زیاد خانم‌ها، بهجای اینکه خانواده خود را سر و صورت دهند، در خارج محیط فامیلی مصروف فرموده و فعالیت دیده می‌شوند، کردارهای غریبی از زنان شوهردار و مردان متاهل سر میزند. چون مردان وزنان فامیل دار اخلاق مقرر خانواده را مراعات نمی‌کنند از آنرو در خانواده‌های شان یکث بی نظمی بوقوع می‌آید.

فعالیتهای اقتصادی:

در باره بی نظمی در جهان اقتصادی نیز صحبت به عمل می‌آید. تا همین اوخر ثقافت سیستم سرمایه داری گرد محور ما لکیت شخصی همیگردد. مالک و سرمایه همتر از استند کارگر را قبول و پاره کنند. آنها میتوانند مطابق بعیل و آرزوی شان، موادی را تولید، و بعیل شان، هر کجا که میخواستند صادر میکردد. مالک، اجرت و شرایط کار را مطابق فکر خود، بدون اینکه بحکومت و یا اتحادیه کارگران حق مداخله قابل گردد، ترتیب داده به معرض اجرا میگذشت. اگر کارگر شرایط کار را نمی‌پسندید مجبور بود که کار را ترک بگوید. باین ترتیب در روابط کارگر و سرمایه دار تحولی پدید آمد در صنایع بزرگ کارگری را بدون وجوب از کار طرد نمیتوانند، مخصوصاً در ممالک صنعتی و سرمایه دار، کارگری را بعلت اینکه عضو فلان اتحادیه است، از کارکشیده نمیتوانند.

در ایام جنگ عومی دوم ممالک صنعتی مجبور بود که مطابق میل و آرزوی حکومتی موادی را تولید و از تولید موادی خود داری میکرد. این سیستم تا اندازه، تأثیر و فعال است. ناگفته تمامند. در عین زمان، که فروشنده نیز حق آنرا ندارد که امرال خود را مطابق میل خود فرخ گزاری کرده بیاز از عرضه کند

نرخهای نهایی تو سط کمیسیون نرخها، باسas قانونی که کانگرس آنرا به تصویب رسائیده، تعیین میگردد. کسانیکه میخواهند با رو دیگر شرایط و راههای کهنه را در مردم تعیین نرخهای جامه عمل پوشانند صدای شکایت خود را بلند کرده سیستم نرخهای موجود را باعث بر بادی تجارت میدانند. این شکایت قایل اندازه بجاست که بجزیان تجارت سکته وارد می آورد زیرا عده از مالکین از مراتع و اطاعات تو این جدید سرمهیچند و برای اینکه از قانون جدید مراتع ننمایند راههای قانونی وغیر قانونی قوانین جدید را پیدا میکنند.

خلاصه اینکه، در امور تجارتی یک بی نظمی پیدا میشود زیرا قانون سابقه تحول کرده است و عده زیاد مردم آماده نیستند که قوانین جدید را پذیرند. درینوقت یک دسته مردم، بواسطه تخلف و تجاوز دامنه داری از قوانین جدید با این عقیده میگرایند که قانون جدید را تغیر دهند یا اینکه ردش کنند. پسر عکس، عده دیگر با قانون جدید وایجا بات آن با تمام معنی اظهار موافقه و رضایت مینمایند، اینها معتقد هستند که برای کارگران باشد حقوق بیشتر داده شود، حدود منفعت جویی بهبود و نفع عموم باشد و حکومت برای اندازه و نرخ مراد بازار را اینینی وضع کند. اینها، در دوره جنگ آزادی داشتند که این تحولات اقتصادی را جزو ماشین اقتصاد دائمی اصلاح متحده بهبینند. اگرچه نویسنده مقالت نمیتواند از وضع آینده پیش بینی کند مگر وی هم رفتہ از وضع بر می آید که کنترول افراطی دوران جنگ یا به پیمانه تحول می یابد و یا بکای رد میگردد.

عده از مردم از مشاهده وضع اقتصادی امریکا چنین استنتاج میکنند که فنیم و نسق اقتصادی آن برهم خورده بی نظمی ای در آن رونما شده است، بازار سیاه باشدت هرچه تمام تر گرم است، آن روش هایی که درسابق اخلاقاً بدیده حقارت دیده میشدند در حیات عملی امروزه در فعالیت بوده هیچکس از آنها بدگویی نمیکند، اعتصابات کارگران و سرمایه داران همه روزه در روزنامه ها جلب توجه میکنند و روش های متغیر و متنوع شیوع یافته چنانچه هیچکس نمیداند که کدام آن سودمند است تا آنرا اتخاذ کند.

مذهب و آیین :

مذهب و آیین معاصر دور نمای مسلسل تحول را ارائه میدارد. کایسا و مذاهب موجوده نظر باسasات فکری و نصوص در تصادم افتاده اند بعضی از موسسات مذهبی بر پیمانه زیادی از پروگرامهای جدید پیروی میکنند، از اتخاذ ذاین روش به نتایج فلسفی و سیاسی جدید توصل مینمایند. انتقاداتی بر کلیسا چه در داخل حلقه خودش و چه در خارج آن عطف‌تجه میکند، شواهد زیادی از شکست و ریخت عننه کلیسا حکایت میکند در عین زمان اساسات جدیدی که بتراند جانشین عننه کلیسا گردید هنوز تحت قواین درآورده نشده است اثبته این وضع از بی‌نظمی موسسات مذهبی نمایندگی میکند.

از گفته‌های بالا بصورت واضح برمی‌آید که موجودیت این نوع شرایط از یک بی‌نظمی تام و عام نمایندگی میکند زیرا موهسات مذکور قبل از نظم و نسق داشت که با اثر از بین رفتن آن نظم و نسق بی‌نظمی داخل صحته گردیده است.

پس چرا جامعه‌شناسان این شرایط را بی‌نظمی نمیدانند؟ برای اینکه آن بی‌نظمی را خوبتر درکرده بتوانیم بجهت استعلام آنرا مورد بررسی و تحقیق قراردهیم. علت بی‌نظمی جامعه امریکا اینستکه: از سلطه کنترول اجتماعی برکردار

افرادی کاسته شده است» و دلیل بارز بی‌نظمی اجتماعی امریکا تحول رول اجتماعی است زیرا رولهای جدید اجتماعی هنوز در معرض تجربه میباشد ازین رو کردار اشخاص دست‌خوش سریع شدیدی گردیده است. روح مطلب

درین است که نتوانسته اند بین شکست و ریخت رول عننه و رول ج. مدیر-مد تشخیص و تمیزی بنمایند. بدینه است که انسان مخلوقی است که تحت شرایط

گوناگون اجتماعی خرسند میباشد. ممکن است انسان نتواند آن شرایط عنعنوی را که تحت آنها تربیه شده ترک گفته در جامعه دیگری که از جامعه عنعنوی وی

فرق دارد زندگی اختیار کند. مثلاً امروز، باوضاحت هر چه تمامتر؟ می‌بینم که میلو نهانفر زیر سیستم سرمایه داری و ملیونهای دیگر زیر سیستم اشتراکی زندگی

بسیار نزد در حقیقت هر دو سیستم بمنظور منسوبي آن پسندیده می‌آید.

این را نیز بخاطر باید داشت که تحولات پیهم اجتماعی توجه مردم را بخود جلب کرده است. از آنجاییکه رول‌ها و ایجابات جدید جاگزین رولها

و ایجابات سابق گردیده تحول صورت میگیرد، چهار مریتوان متین بود آن شرایطی را که بسی نظمی میدانیم پیک تشكیلات بهتر جامعه ما نباشد؛ آن شرایط را از جهتی بسی نظمی میدانیم که بشرایط سابق آشناست و باشرایط جدید بکلی بدلیت نداریم. طور مثال، وقتیکه غلام سیاه پوست آزاد میگردد را بطره سابق بادر و غلام دگرگون یا بکلاسی محرومیگردد. چون شرایط سابق تحت ایجابات امروزه عملی شده نمیتواند طبیعی است که محروم نباود میگردد. البته درین ضمن سرسامی زیادی رخ میدهد مگر در واقع این سرسامی عملیه آز مایش و سهوی بوده که در مردانکشاف رول جدید برای سیاه پوست و سفید پوست کاملاً هویداست. البته، اگر درین مرحله جامعه شناسانی وجود میداشتند این رول جدید را، بین سیاه پوست و سفید پوست، قهراء^۱ بسی نظمی اجتماعی نامیدند زیرا رول جدید بمنظراً ذها فا آشنای نمود.

خانواده در دست تحول: اشکال و موجو دیتھای مختلف خانواده ها

که شرایط حیاتی خانواده های اصلاح متحده از هم فرق دارد، خانواده کارگر از خانواده تاجر و خانواده شهری از خانواده دهاتی. و این فرق بذات خود از موجو دیت طبقات اجتماعی حکایت میکند. این هم بسیار امکان دارد که اکثر خانم های کار های تخصصی پرداخته برای امور خانه و خانوادگی خود خدمه را استخدام میکنند زیرا آذها کار های جسمی خواه را دوست ندارند. بهر صورت این وضع نیز از منطق تقسیم کار پیروی میکند. این روش نه تنها باعث خرسندی خانم ها میگردد بلکه در عین زمان به انکشاف استعداد خانم ها و منفعت جامعه فیز تمام میشود. اکثر اشخاص متاهل، با آنکه برای هدف آرزو دارند که اولادی داشته باشند، متوجه تربیه اولاد می شوند لیکن اگر شخصی نخواهد که متائل گردد باينکه هیچ اولادی نداشته باشد، به منطق دموکراسی یا منطق تقسیم کار تعاق دارد. اشخاص هم هستند که این شرایطرا: «ازدواج یک و نظیفه سنتی است، نداشتن او لادگناه است»، محدود ساختن تعداد اولاد ناجائز است، خلاف روح آزادی میدانند. وقتیکه شخصی باشرایط بالا موافق نموده با آنها تن ندهد، بمنظرا اشخاصی که کورکر رانه مطیع شرایط بالا میباشند، یک نوع عدم توافق و بسی نظمی اجتماعی تلقی میگردد. عین قضیه در مردم طلاق نیز حصدق خواهد کرد.

آیا طلاق زیاد بسی نظمی اجتماعی را نشان میدهد یا اینکه احساساتی بو دن ماشین قانونی را نشان میدهد که مطابق آن هر کس باز و جه خود خوش نباشد آفرای طلاق داده در صدد ازدواج باز و جه بهتری افتاد تاباوی زندگی خوب بری بتواند؟ اگرچه با طلاق فامیلی برهم می خورد مگر نمیتوان آنرا یک بسی نظمی سیستم فامیلی دانست. بلکه ازین امر میتوان باین نتیجه رسید که سیستم جدید اجتماعی میخواهد که سیستم کهنه فامیلی را برهم زده، مطابق روحیه خود، فامیل جدیدی را بوجود آرد.

مسائل صحیح دماغی شاید برای کسانی که رولها و ارزش‌های خود را تحول میدهند خطرناک باشد از گفته‌های بالا نباید چنان پنداشت که تحول رسوم و مهادات مروجه به روش‌های جدید سهل و یا «پسندیده» میباشد، در حقیقت تحول از حالت دیگری روح و فکر اشخاص را دستخوش ناراحتی و پرسانی می‌سازد. بسیار اشخاص وجوددارند که هم کهنه و هم جدید را دوست دارند مگر فیصله نمیتوانند که در پهاوی کدام آن قرار گیرند؛ ازین و مشوش و پریشان بوده بحال «قرد عدم فیصله» دیده میشوند این وضع برای روح و جسم آنها در لناک میباشد. بعضی اشخاص در ابتدا جریان جدید را مطابق فکر خود دانسته در پهاوی آن قرار میگیرند مگر بعد از مدتی به سهو و خود پی پرده صدمه شدیدی متوجه افسکار و دماغ میشود. بر عکس گروه دیگری جریان جدید را مطابق آرزوها و خواهشات خود یافته شادمان و خرسند میباشند..... بهر صورت، در حال حاضر نمیتوان در باره روایت دانش عقلی و توافق شخص باهیارهای تحول اجتماعی بهادر قاطع مطمئن و متيقن بود.

آین و مذهب :

شاید آین و مذهب، مانند خانواده، دستخوش بسی نظمی قرار نگرفته باشد. آیده‌های مفکره‌های مذهبی یک دوره تاریخی شاید از نگاه دوره دیگر بیمورد و نا آشنا بنظر آید. بهمین سبب اعمال و کردار مذهبی، اگرچه تدریجی هم باشد از یک دوره تادوره دیگر فرق میکند. شاید وجود چندین مذهب در اصلاح متحده امریکا باعث بوجود آمدن یک سلسله عقاید مذهبی دیگری گردد که در نتیجه

هر مذ هب قناعت گر و هی را حاصل کرده تصادمات مذهبی بینان آید . عقاید و افکاری را که امروز برخی از اهل کلیسا و پیروان مدرسه عنجه مذهبی یابت پرستی میدانند ، امکان دارد که در مدت کوتاهی موقف خود را در جامعه بحیث کردار مذهبی مروج برقرار سازد . اگر کسی درین باره شک و تردیدی داشته باشد باید دکتورین های آین مسیح را مطالعه کرده بعد از بررسی و تحقیق بر ایش محقق خواهد شد که گفته های بالا با تمام معنی صادق است . در یک وقت کنترول اندازه قولد را اهل کلیسا بادیده نفرت و انزعجار میدیدند مگر امروز قسمتی از آنها این عمل را در مجالس خود تشویق مینمایند . این اصل در مورد فامیل ها نیز صدق مینماید . . . این تعمیمات بر خیال وحدت بنانیافته بلکه بر اساس مشاهدات و تجربه های حیاتی استوار است .

تشکیلات اقتصادی :

در قلمرو پادشاهی های اقتصادی عینا بهمان مسئلی رو برو میشویم که در جهان خانواده و مذ هب برخور دکرده ایم . مثلاً وقتیکه اعتصابات عمومی کارگران شروع میشود گمان میرود که در موه سسه اقتصادی یک بی فظمی رخداده است . اگرچه بسیار امکان دارد که آن اعتصابات یک نوع نهضت بوده سیستم اجرت کارگران و شرایط جدید کار را تعدیل بخشنود باینصورت بین کارگر و سرمایه دار توافق رضایت بخشی را بوجود آرد .

برخی از علمای اقتصاد عقیده دارند که بحرانهای اقتصادی جزء لاینفکسیون اقتصادی سرمایه داری میباشد . اگرچه بحرانهای اقتصادی ضربت های شدیدی بر پیکر اشخاص وارد میسازد با آنهم در فرهنگ اقتصادی یک عملیه تحول را باعث میگردد .

طور مثال وقتی می بینیم که حکومت بر موسسات زراعی و تجاری دست تسلط خود را در از میکند ، امید ظهور یک سیستم اقتصادی جدید پیدا میشود . تشویشیکه ازین رهگذر بروز میکند نتیجه فرا گرفتن رول جدیدی در جهان صنعت و مملکت داری میباشد . با بوجود آمدن رولهای جدید در موه سسات فوق الذکر ارزش های جدید قایم میگردد .

اخبار و جهانگیر

دانستان تاریخی

نور جهان و جهانگیر

نویسنده: لین پول مترجم: داکترس، م. یوسف علمی

- ۱۱ -

ولی بهریشه‌های گیاه‌خودروی کنار در یابیا و یخت. فرصت مساعد فرا رسید. قور جهان خنجر از نیام بر آوردو سپاهی را که می‌خواست بیرون آید به پیشانی اش ضربتی محکم حواله کرد. تمام بدن او را جوشنی محافظت می‌نمود و تنها قیافه وی هدف تیر دشمن قرار گرفته‌می‌توانست. ضربت به هدف اصابت نمود. خون از شراین او جا ری‌شد. وجسد آغشته بخون وی بدر یابیافتاد. هم رای دیگر او با جریان دریا پیايان آزر سیار و بکنار در یابر آمد. از قفو و برآزندگی نور جهان بیچاره شده با عرض و تقدیم احترام نزدیک او شد و اظهار کرد: «خانم! فرزانگی شما نسبت به اسارت سزاوار هر گونه تمجید است. اکنون بچنگالم افتاده ای ولی از اظهار شجاعت قو سخت حیرانم. اسارت و بندگی را شایسته تو نمی‌بینم. بسپاه من و عدد نجات بدیه. اکنون تو آزاری مرا از خود دور کن. خود را روی امواج دریامی اندازیم و در قعر آن سر نوشت هر دوی ما تعیین خواهد گردید.»

ملکه با کمال نجابت اظهار کرد: «ای سر باز! پیشنهاد ترا می‌پذیرم. برای صمیانت رفتایت تعهد می‌کنم کردار تو نجیبانه و نزد من محترم است بتو چه عوضی داده می‌توانم؟

یک راجپوت هرگز از دشمن عوض نمی‌طلبد. باز هم از بزرگش واری تو قریدی ندارم. از مرگش تو منصرف شدم نه برای اینکه تو امپراتور مغلی بلکه شجاعت و حمامه ترا می‌ستایم. این از صفات با روز زنان است و سزاوار هر قوع مکافات.»

نور جهان رفتایش را با غلبه خوشحالی استقبال کردند سپاهی را که با همراه بود با فاصله کمی آنجانب دریا برد و با عسکر مهابت خان پیوست. چون ملکه را سلامت بدیدند دونجیب مرد با همراهانش از دریا بگذشتند و باقوای جهانگیر که

پر ا گنده شده بودند یکجا شدند. رسیدن قوای تازه دم نفس تازه به سپاهیان دمید و مبارزه شکل جدی اختیار کرد. راجپوت‌ها بحمله بالمثل پرداختند جانب خیمه‌ای که جهانگیر در آن مخصوصاً بود حرکت کردند فیر مسلسل تیروگ-لوله چادر او را از هم پاره کرد و زندگی او را به مخاطره مواجه نمود. پاسبانی با سپر خود از امیر حمایت میکرد. در خلال این زدوخورد مهابت خان سپاه خود را فراهم کرد و به نیروی جهانگیر حمله برداشت. قوای جهانگیر از جنگ تازه معنویات خود را باختند و رو بفرار نهادند. مهابت خان که ظاهرآ مغلوب بنظر می‌آمد پس از فبرد خونین بر مع رکه مسلط گردید.

صدراعظم چون ملاحظه کرد همه چیز از دست اور بوده شده فرار برقرار ترجیح داد و با پنجه صد نفر به قلعه رهتاں متخصص گشت. قلعه اگرچه محکم بود ولی در برابر سپاهی که تازه بر میدان مبارزه دست یافته بودند، نقطه محفوظ محسوب شده نمی‌توانست. نور جهان جان‌سلامت برداشته لاهور فرار کرد. اگرچه لشکری باونبود امازندگی او مصون بود. کلیه جنرالها و نجیب زادگان او کشته شده بودند و یاد رزنان دشمن بسرمی برداشتند. باز هم تمام این فلاتها را با روح خلل فاپذیر و معنویات عالی یک امر طبیعی می‌پنداشت.

مهابت خان قاصدی به صدراعظم فرستاد و از تضمین زندگی وی با او اطمینان داد. ولی فامبرده از تسليم به ماجرا ای جوی کا مگار خودداری ورزید. بنا بر آن مهابت خان پسرش را با سپاه گران سنگ برای تسمیح قلعه رهتاں فرستاد. صدراعظم با سپاه او بیا و یخت و پس از کمکی پافشاری باییچارگی تمام اسلحه بزر مین گذاشت. فاتح اورا با کمال مهر بانی و مردانگی پذیرفت. تنها نظر اورا بسوی خود جلب نکرد بلکه با و طرح دوستی نیز بریخت.

درین هنگام امپراتور به ملکه نامه ای نوشته و خواهش کرد تابا او ملحق شود. از پیشامد مهابت خان ستایش‌ها کرد و او را با استقبال محترمانه و عده داد. و هم او را و ادار کرد تا کینه‌های پارینه را کنار مانده و فکر دشمنی را از دماغ خود بز داید. و امپراتور را بیشتر دچار جنگهای داخلی نگرداند. ازو بخواست تابکابل شود و از آن دیار آهنگ مسافرت نمایند. (باقدار)

اخبار پو هنخی ادبیات

۱- بناغلی دا کتر مکن لال موکر جی چودری، استاد کرسی تاریخ و مدنیت اسلام در پوهنتون کلکته، که با اثر دعوت پوهنتون کابل تشریف آورده بودند، تحصیلات شافرا در جامعه از هر بپایان رسانیده اند و چندی در پوهنتون شاهی قاهره سمت استادی نیز داشته اند. بناغلی چردری بیشتر از پنجاه کتاب وزیاد تر از صدمقاله در رشته های مختلف و زبانها مختلاف نگاشته اند.

بناغلی چودری قبل ازینکه بافغانستان تشریف آرند بایران دعوت شده بودند تا در پوهنتونهای تهران، شیراز و اصفهان خطابه هایی ایراد نمایند.

بناغلی چودری در پوهنتون کابل نیز خطابه «سهم افغانها در ثقافت و مدنیت اسلام در هند» ایراد فرمودند که درین شماره ادب نشر گردیده است. علاوه نه آنها در نظر دارند که بکمک علمای افغانی انتالوجی افغانستان را بر شه تحریر در آرند.

۲- طوریکه در شماره گذشته و عده داده بودیم، اینک بشرح سواز-ح مفصل بناغلی غلام صفر پنجم شیری می پردازیم.

بناغلی غلام صفر پنجم شیری بعد از آنکه، در سال ۱۳۳۱، تحصیلات مت و سط شافرا در درالعلوم شرعیه بپایان رسانیدند برای اخذ تحصیلات عالی به جمهوریت متحده عربی اعزام گردیده در پوهنخی زبان عربی جامعه «از هر» بادامه تحصیل پرداختند که در دوره تحصیل چهار ساله آن مضامین تاریخ ادبیات عربی، صرف، نحو، عروض، انشاء، بلاغت، تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ اسلام، تاریخ فلسفه اسلام، منطق، علم اجتماع، روحیات عمومی و انگلیسی را تحصیل کرده دو رساله یکی در «تعجب در نحو» و دیگری در غزل ای نواس نگاشته در سال ۱۹۵۷ در ادبیات عربی لیسانس خود را حاصل کر دند.

بعد در پوهنخی تربیه پوهنتون عین شمس شامل گردیدند که در آنجا مضامین تاریخ تربیه، روحیات عمومی، تربیوی، وسائل تدریس، اصول تدریس، ترتیب پروگرام، روحیات اجتماعی، تاریخ تعلیم در مصر، مشکلات جامعه مصری، مشکلات تعلیم مصری، صحبت نفسی را تحصیل کرده دو رساله یکی در «طریقه مشروع» و دیگری در نعلمات ابتدایی مصری نگاشته در سال ۱۹۵۸ ماستری خود را اخذ نمودند.

۳- بناغلی غلام جیلانی فارغ التحصیل سال ۱۳۳۷ این پوهنخی بحیث کاندید استانت جغرافیه هقر رگردیده است که سوانح مفصل نامبرده در شماره آینده نشر خواهد شد. مجله ادب این وظیفه را بوسیله مقتضیت اور از خداوند میخواهد.

طبع عکری

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library